

مناقب حضرت موسیٰ بن جعفر علیہ السلام

در شفا فی

تألیف
احمد امجدی بیرجندی

نگارہ جهان حضرت رضا علیہ السلام





مناقب حضرت موسیٰ بن جعفر علیہ السلام در شفا سی

تألیف
احمد احمدی بیرجندی

نگارہ جہان حضرت علیہ السلام

نام کتاب	: مناقب حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در شعر فارسی
تألیف	: احمد احمدی بیرجندی
ناشر	: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام
تیراژ	: ۳۰۰۰ نسخه
تاریخ و نوبت چاپ	: چاپ اول فروردین ماه ۱۳۷۲
چاپ و صحافی	:
قیمت	:

حق چاپ محفوظ است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

«الْإِسْلَامُ عَلَى الْمُعَذِّبِ فِي قَفْرِ السُّجُونِ وَظَلَمِ

الْمَطَامِيرِ، ذِي السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقِيُودِ.»

«دروود ما بر آن سروری باد که در تنگنای زندانها و در

تاریکیهای زیرزمینها، حلقه های زنجیر پاها را مبارکش را

مجروح ساخته بود.»

بسم الله الرحمن الرحيم

عبد السلام بن صالح الهروی قال: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: رَجِمَ اللهُ عَبْدًا أَخْبَى أَمْرُنَا، فَقُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يُخْبَى أَمْرُكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيَعْلَمُهَا النَّاسُ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مُحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَتَّبِعُونَا. مسند الامام الرضا عليه السلام

شعر به عنوان هنر انسان در ابراز احساسات و افکار و ترسیم آرزوهایش، همواره مورد توجه و عنایت مجامع، مکاتب و اندیشورانی که در فکر جاودانه کردن افکار و اندیشه های خود بوده اند، قرار گرفته است، چرا که این موهبت الهی و والاترین معارف انسانی را در سینه روزگار با نقشی جاودانه به نسل های بعد منتقل می سازد و ابزار قوی برای حفظ میراث فکری و فرهنگی هر جامعه ای است و لذا هر فکر و فرهنگی که زبان شعر را به کار نگیرد، در حق خود بسیار کوتاهی کرده است.

ایستادگی و جاودانگی هر قوم و گروهی، فکری و مکتبی و شخصیتی، به فرهنگ و مایه های فکری اوست و این مایه های فکری، هنگامی زنده و جاوید است که در تابلوهایی چونان شعر، به نمایش گذاشته شود و در معبر تاریخ آویز گردد.

سرایش مرثیه و سرودن قصاید در مناقب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، از آغاز تا کنون معمول شاعران عاشق و علاقه مند به خاندان نبوت و شیفتگان فضائل و مکارم آنان بوده است.

مدیحه سرایان و مرثیه گوینان بحق توانستند یاد و نام ائمه اهل بیت علیهم السلام را زنده و

پاینده بدانند و با اشعارشان، شعله‌های گرمی بخش مکارم محمدی و مناقب علوی و فضائل امامان شیعه را در شبستان تاریخ متجلی سازند و احیاگر یادواره آنان باشند.

آنچه در این مجموعه گردآوری شده، شراره‌های عشق شاعران و مداحانی است که در بزرگداشت یادواره ابی ابراهیم امام موسی کاظم علیه السلام ابراز شده و در این اوراق به ثبت رسیده است.

کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام با تقدیر و تشکر از زحمات بی‌شائبه استاد عالیقدر جناب آقای احمد احمدی بیرجندی در گردآوری و تنظیم این اثر نفیس و آرزوی توفیقات روزافزون برای ایشان، امیدوار است این مجموعه مورد توجه ابی ابراهیم موسی بن جعفر امام هفتم پدر بزرگوار ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه والثناء و عنایت مشتاقان اهل بیت عصمت و طهارت قرار بگیرد.

کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام

باسمه تعالی

بعد از رحلت رسول مکرّم (ص) منصب الهی ولایت و وصایت مطلق به حضرت علی (ع) و یازده فرزند بزرگوارش منتقل شد. حضرت علی (ع) نخستین کسی بود از مردان که به پیامبر اسلام (ص) ایمان آورد و پیوسته — در همه مراحل و غزوات — همراه آن حضرت بود و جان را در راه اسلام و حمایت از پیامبر (ص) بر کف اخلاص نهاده بود. علی (ع) در همه غزوات، بجز غزوة تبوک، حضور داشت و همیشه عَلم اسلام بر دوش آن حضرت بود.

پس از جریان سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر بن ابی قحافه، که حق علی (ع) دستخوش جریانات سیاسی و مطامع این و آن شد؛ علی (ع) از جهت حفظ قرآن و اسلام نوپا و نگاهبانی از شریعت؛ خانه نشین گردید. در این مدت بیست و چند ساله، علی (ع) به تعبیری که خود فرموده است: «قَصَبْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَذَى وَفِي الْحَلْقِ شَجَا» «در حالتی که چشمانم را خاشاک و غبار و گلویم را استخوان گرفته بود؛ شکیبایی کردم.»

وقتی عثمان در ذی الحجه سال سی و پنجم به قتل رسید؛ چون مردم سزاوارتر از علی (ع) کسی را نمی دانستند، بورژوا مسلمانان راستین همه امیدها را به وی بسته بودند؛ بدین جهت؛ با شتاب، برای زمامداری و احراز امر خلافت به خانه علی (ع) روی آوردند.

علی (ع) بناچار این مسئولیت و ودیعه الهی را قبول فرمود. اما آنان که می دانستند علی (ع) اهل سازش با تباہکاران و ستیزه جویان منافق نیست و یک لحظه بر دوام دولت باطل صبر نمی کند؛ از آغاز بنای نفاق و کارشکنی گذاشتند و جنگ جمل و نبرد صفین و بعد از ظهور خوارج، جنگ نهروان را راه انداختند و خونهای بیگناهان را بناحق ریختند و آن پیشوای بزرگوار را لحظه ای آرام نگذاشتند و او را — به هربهانه و نیرنگی — آزدند. تا سرانجام آن سرور آزادگان جهان و آن حجت حق را شقی ترین اشقیاء شهید کرد (رمضان سال چهل هجری).

حضرت امام حسن (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش به امر خداوند متعال و وصیت پدر به امامت و مقام خلافت ظاهری رسید و نزدیک شش ماه به اداره امور مسلمین پرداخت؛ اما دسیسه های معاویه و بیوفائیهایی که از مردم کوفه و دیگر منافقان مشاهده فرمود که دین خود را به معاویه فروختند و از طرفداری آن حضرت دست کشیدند؛ پیشنهاد صلح معاویه را — بناچار — برای جلوگیری از خونریزی مسلمانان، بخصوص شیعیان — که مقصد اصلی معاویه بود — قبول فرمود تا در عمل، عهدشکنی معاویه و عدم پای بندی او به دین و پیمان بر همه مردم آشکار شود و نقاب از چهره پلیدش بیکسورود.

امام حسن (ع) در تمام مدت امامت خود که ده سال طول کشید در نهایت شدت و اختناق زندگی کرد و هیچگونه امنیتی نداشت؛ حتی، در خانه نیز این امنیت را، معاویه، از امام (ع) سلب کرده بود؛ چنان که معاویه جُعهده همسر حضرت امام حسن (ع) را به قتل سبط اکبر رسول الله (ص) تحریک کرد؛ و آن زن بد نهاد و فریب خورده آن حضرت را مسموم و شهید نمود.

هدف معاویه در بیست سال حکومت در شام که ده سال با زندگی امام حسن (ع) و ده سال آخر عمرش با امامت حضرت سیدالشهداء (ع) مصادف می باشد؛ این بود که طرفداران حضرت علی (ع) و خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را نابود کند و ریشه آنان را — به خیال باطل خود — بخشکاند. بدین جهت، لعن و نفرین بر علی (ع) را در شام معمول کرد و ظلم و جور بر حضرت

امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را به نهایت درجه رسانید و هرکجا نشانی از محبتان علی (ع) می یافت آنان را نابود می کرد؛ بدین منظور، پس از حضرت امام حسن (ع) درصدد برآمد؛ روزگار را بر امام حسین (ع) نیز تنگ کند و آن حضرت را خانه نشین نماید و به سکوت و اختناق کشاند.

از سوی دیگر، جسارت را در هتاکی به علی (ع) و اولاد آن حضرت، معمول داشت و گفتن ناسزا را به آن بزرگوار مایه ثواب اخروی اعلام کرد! شرایع دین را بباد تمسخر گرفت و حدود الهی را عملاً، معطل نمود و افراد متملق و کذابی که در جعل حدیث پای بند مسئولیتی نبودند؛ به وضع احادیث وادار کرد و دین را وارونه جلوه داد.

معاویه کم کم درصدد برآمد، با برنامه پلید خود، پایه های حکومت و سلطنت فرزند پلید شراابخوارش را استوار سازد. می خواست فرزندش، یزید، را که به فسق و فجور شهره بود و طشت رسوایی اش از بام فرو افتاده بود، امیر مؤمنان و زمامدار مسلمانان قرار دهد! به این منظور، کم کم به گرفتن بیعت از مردم آغاز کرد و سپس به بهانه گزاردن حج به مدینه رفت.

معاویه، برای گرفتن بیعت از امام حسین (ع)، از در تندی و تهدید درآمد؛ ولی پاسخهای دندان شکن حضرت سیدالشهداء او را در تنگنا گذاشت و نتوانست فرزند شجاع و رشید علی (ع) را با سخنان بظاهر تند خود قانع و مجاب کند.

عاقبت، معاویه در سال شصتم هجری از دنیا رفت و پسرش یزید بر تخت سلطنت نشست. یزید، پیش از هر کار، به والی مدینه، ولید بن عتبّه، نامه نوشت تا از حضرت امام حسین (ع) برای وی بیعت بگیرد. اما، امام حسین (ع) بیقین به چنین بیعتی تن در نمی داد؛ به همین جهت، آخر ماه رجب سال شصتم با خانواده خود بسوی مکه حرکت فرمود تا در آن ایام که اجتماع مسلمانان تشکیل می شد؛ پیام نهضت خود را به همه مسلمانان دین آشنا برساند. چندی، پس از اقامت مکه و رساندن پیام، امام (ع) در آن حرم امن الهی، احساس خطر کرد و از بیم هتک حرمت خانه خدا و این که جلادان تبه کار یزید ممکن است با بی شرمی مبادرت

به قتل آن امام معصوم (ع) کنند؛ روز هشتم ذی الحجه، پس از انجام دادن عمره مفرده، راهی کوفه شد.

مردم کوفه با آشنایی قبلی که با حکومت عادلۀ علی (ع) و فرزندان گرامی اش حضرت امام حسن (ع) و امام حسین (ع) داشتند و می دانستند حضرت سیدالشهداء از بیعت با یزید امتناع فرموده است؛ از آن حضرت دعوت کردند و نامه های بسیار نوشتند. امام حسین (ع) عموزاده خود، مسلم بن عقیل، را ابتدا به کوفه فرستاد؛ ولی از طرف دیگر، چون دستگاه یزیدی از قیام حضرت مسلم و حضرت امام حسین (ع) وحشت داشت؛ فرد خونخواری به نام عبیدالله بن زیاد را به حکومت کوفه منصوب کرد.

عبیدالله بن زیاد مردم را با وعده و وعید از گرد مسلم بن عقیل پراکنده ساخت. ناچار مسلم (ع) تنها ماند و به دست عمال عبیدالله ناجوانمردانه به شهادت رسید. امام حسین (ع) که برای احقاق حق، قیام کرده بود، نمی توانست حکومت یزید بن معاویه را که فردی فاسق بود و روزگارش را در لهو و لعب و شکار می گذرانید؛ تحمل کند.

بدین جهت، با همه خطری که پس از قتل مسلم بن عقیل احساس فرموده بود؛ همچنان بسوی کوفه روان شد؛ زیرا امام (ع) با این عمل خود می خواست شیوه فداکاری در راه دین و شهادت در راه خدا و دفاع از حق را به مردم بیاموزد؛ و علاوه بر این نامه های اهل کوفه، با این که چندان اعتمادی بدانان نبود، برای امام (ع) تکلیف شرعی ایجاد کرده بود. اگر امام (ع)، به فرض محال، تسلیم یزید و بیعت با آن پلید دون همت می شد و از آن همه مفسادی که در دین بروز کرده بود؛ چشم پوشی می کرد و به دعوت مسلمانان اعتنایی نمی نمود؛ چگونه می توانست در برابر یارانی که او را نمونه کامل تقوا و شجاعت و فرزند رسول خدا (ص) و زاده ولی حق می دانستند پاسخگو باشد؟ باری راه سرخ شهادت، میراث انبیا و اولیا، همان شاهراهی بود که پس از پدر و برادرش، امام حسین (ع) نیز برگزید و روز دهم محرم سال شصت و یکم هجری با برادران و برادرزادگان و فرزندان و اصحاب

و یاران خود که تعداد آنان را هفتاد و دو نفر نوشته اند، پس از جنگ و جهاد دلیرانه و رسوا کردن دستگاه پلید معاویه و یزید و ایراد خطبه های غزایی که قبل از شهادت، در منازل و مراحل مختلف، حتی در روز عاشورا، در بحبوحه قدرت ظاهری دشمنان؛ ایراد فرمود؛ با یاران و نوباوگان بستان رسالت که بهترین بندگان خدا بودند، به لقاء پروردگار شتافت.

دنباله این حماسه جاوید و پیام غلبه خون بر شمشیر و حق بر ناحق را خواهر والا گهر امام حسین (ع) یعنی حضرت زینب (س) و حضرت سجاد (ع) و دیگر اسیران عالی مقدار خاندان رسالت با صبر و متانت خویش، از سویی، و با خطبه های بلیغ غرّاء، از سوی دیگر، در محیط وحشت و خفقان و در بین مردم حیرت زده و بی خبر از حقایق، فریاد کردند و رسوایی خاندان پلید اموی را بر همگان روشن ساختند و با قیام مقدس خود پایه های قدرت پوشالی یزیدیان را سست و لرزان نمودند تا ننگ و تباهی ابدی، برای آنان فراهم شود و به کیفر کردار زشت خود برسند و رسیدند.

امام سجاد (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش به امامت رسید و مدت ۳۴ یا ۳۵ سال امام شیعیان بود و به ارشاد و هدایت مردم پرداخت و با امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه و تعلیم معارف، چه به طریق آشکار و چه پنهان، و چه از راه بیان دعا های مؤثر و بلیغ و مکارم اخلاقی به روشنگری خلق ادامه داد.

صحیفه سجادیه و رساله الحقوق و مجموعه مناجات ها که نشان دهنده قدرت ایمان و اندیشه تابناک آن امام (ع) است راه سربلند زیستن و بنده خالص خدا بودن و طریق تقرب به پیشگاه ملکوتی باری تعالی را تعلیم فرمود.

پس از امام سجاد (ع) دوران امامت حضرت امام محمد باقر (ع) از سال ۹۵ هجری به امر خداوند و وصیت پدر آغاز شد و تا سال ۱۱۴ هجری ادامه داشت. در دوران امامت حضرت باقر (ع) و فرزند گرامی اش حضرت امام جعفر صادق (ع) تحولات و مسائل تازه ای رخ نمود. بر سر کار آمدن دودمان عباسی و پیدا شدن مشاجرات سیاسی و ظهور سرداران و مدعیانی مانند: ابوسلمه خلیل و

ابومسلم خراسانی و ترجمه کتابهای فلسفی و کلامی و مجادلات و مباحثاتی که معلول شیوع چنین ترجمه‌هایی بود و ظهور عده‌ای از زاهدنماها و مشایخ صوفیه و قاضی‌ها و متکلمان وابسته به دربار و فقها و صاحبان عقایدی که تابع زور و قدرت بودند و می‌خواستند مبانی اعتقادی خود را بر مبنای مطامع دنیوی و جاه‌طلبی‌های زودگذر توجیه کنند؛ صحنه‌های تازه‌ای پدید آمده بود. حماسه خونین کربلا و شهادت حسین بن علی (ع) و انتشار پیام پرطنین اولاد پاک حضرت رسول اکرم (ص) که انظار حق‌طلبان را به حقانیت آل علی (ع) متوجه کرده بود و پرده از چهره کریه امویان و متملقان دین فروش برداشته بود؛ درین دوره، دیگر بار، با جعل احادیث و فریفتن افکار ساده لوحان به دست عده‌ای مزدور قلم به مزد به انحراف کشیده شد. در این میان کار حافظان و نگهبانان دین و بخصوص مذهب شیعه بسیار حساس و خطیر بود و می‌بایست با تاکتیک پنهانی (=تقیّه) به حفظ آن همت بست.

بدین جهات، امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و در پی آن، حضرت موسی بن جعفر (ع) مبارزات خود را به صورت تأسیس مکتب علمی و تربیت شاگردان مبرز و پرورش یاران حق طلب و فداکار و شیفتگان حقایق دینی و مبانی مذهبی درآوردند و با سلاح علم و منطق، به دفاع از حریم دین پرداختند؛ و مبارزات اصیل خود را در سنگر تبلیغ دین و تصحیح نظر جامعه درباره حکومت و تعلیم و نشر اصول اسلام و فقه جعفری و روشن کردن افکار مستعدان، با همه دشواریها، ادامه دادند.

دستگاه خلافت نیز آنجا که پای مصالح حکومتی پیش می‌آمد و احساس می‌کرد امامان بزرگوار (ع) نقاب از چهره ظالمانه دستگاه جبار بر می‌گیرند، تکان می‌خورد و دست به ایذاء و آزار و شکنجه و گاه به زجر و حبس و تبعید می‌یازید. امام باقر (ع) در هفتم ذی الحجه سال ۱۱۴ هجری در سن ۵۷ سالگی در مدینه به وسیله هشام مسموم شد و چشم از جهان فرو بست.

حضرت صادق (ع) بعد از پدر بزرگوارش در مدت ۳۴ سال دوران امامت؛

با تداوم حوزه‌های علمی و شیوه مبارزه و ابلاغ پیام؛ «مکتب جعفری» را پایه‌ریزی فرمود. حضرت صادق (ع) علاوه بر جنبه الهی و افاضات رحمانی — که هر امامی از آن بهره‌ور است — در مدت ۳۱ سال دوران زندگی خود که ملازم خدمت جد و پدر بزرگوارش گذراند؛ با قدرت علمی و درک ذاتی و کسب معارف دینی به حد کمال علم و ادب رسید و موجب بازسازی و زنده نگهداشتن شریعت محمدی (ص) گردید و حقایق دینی و مکتبی را به شاگردان فراوانی — که تعداد آنان را تا چهار هزار نفر نوشته‌اند — تا پایان عمر (۱۴۸ هـ) تعلیم داد.

زمان امام صادق (ع) در حقیقت عصر طلایی دانش و ترویج احکام و تربیت شیفتگان مکتب دینی و علمی و «فقه جعفری» بود.

امام موسی بن جعفر (ع) در هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هجری ولادت یافت. کنیه شریفش را «ابوالحسن» و «اباابراهیم» نوشته‌اند. در بین مردم، حضرت موسی بن جعفر (ع) به «باب الحوائج» شهرت دارد. لقب آن حضرت «کاظم» است که بر اثر فرو خوردن خشم و خویشتن داری بسیار از شنیدن ناملایمات در برابر نادانان یا ناآگاهان برای آن امام (ع) پیش می‌آمد بدین لقب ملقب گردید. اما این امام رئوف و صبور در برابر ستمگران هرگز به تحمل سخن باطل و شنیدن ناحق رضا نمی‌داد؛ چنان که خود می‌فرمود: «قُلْ الْحَقُّ وَلَوْ كَانَ فِيهِ هَلَاكُكَ» «حق را بگو و گرچه مایه هلاک تو در آن باشد». و نیز می‌فرمود: «ارزش والای حق به اندازه‌ای است که باید افراد در مقابل حفظ آن نابود شوند.» بدین جهت در اعلای کلمه حق و دفاع از مظلوم اُسوه و نمونه کامل بود.

دوران امامت حضرت موسی الکاظم (ع) سی و پنج سال بوده است که قسمت عمده آن را به ارشاد و تعلیم و پرورش شاگردان و زبندگان پرداخت که نام آنان در کتب رجال بر جای مانده است چنان که شیخ طوسی در «رجال» خود از ۲۷۲ نفر به عنوان راویان و شاگردان امام کاظم (ع) نام برده است. — حتی برخی تعداد آنان را بیش ازین ثبت کرده‌اند — از چهره‌های روشن می‌توان: هشام بن حکم — هشام بن سالم — علی بن یقطین، ابوبصیر، محمد بن ابی عمیر،

محمد بن علی معروف به «مؤمن طاق» و یونس بن عبدالرحمن نام برد که هر کدام به نوبه خود مشعلی فروزان بوده‌اند و در راه ترویج مکتب علوی و فقه جعفری قدمهای مؤثری برداشته و به سهم خود شاگردان زبده‌ای تربیت کرده و ازین مکتب اصیل نگاهبانی کرده‌اند. حوزه درس امام کاظم (ع) گرچه به گسترش حوزه علمی جد بزرگوار و پدر والا تبارش نبود؛ ولی تا حد ممکن به فعالیت‌های ثمربخش — با همه اختناقی که گاه دستگاه حکومت فراهم می‌کرد — دست یافت و دست پروردگان وفاداری — در همه جوانب و مشاغل ظاهری — تربیت نمود. بدین سان امام موسی بن جعفر (ع) در سنگر تعلیم حقایق مذهبی و نشر معارف، به ارشاد و تبلیغ مبانی پرداخت تا مردم بیش از پیش با جهت مستقیم امامت و مکتب آشنا شوند.

خلفای عباسی که به عیش و عشرت سرگرم بودند؛ بنا به روش ستمگرانه خود در صدد نابودی بنی هاشم و اولاد علی (ع) که با قیامها و تعلیمات خود مانع اعمال زشت آنان بودند؛ برآمدند.

منصور دوانیقی سادات زیادی را بدون تقصیر و تنها به جرم حق طلبی شهید کرد. داستان دردناک «فتح» در زمان هادی عباسی پیش آمد و عده زیادی از سادات و شیعیان عالی مقدار که در برابر بیدادگری «عبدالعزیز عمری» قیام کرده بودند؛ یا به قتل رسیدند و یا به اسارت درآمدند. دودمان سیاهکار عباسی صدها شیعه و سید بزرگوار را زیر دیوارها و در میان سیاهچالهای زندان به قتل رساند و این چنین اعمال ننگینی را دفع «فتنه» و «فساد» می‌نامید.

حضرت موسی بن جعفر (ع) از نخستین سالهای امامت، شاهد چنین اعمال ناشایستی بود و هرگز درباره چنین جنایاتی نمی‌توانست آرام باشد. بدین جهت، آن امام بزرگوار سالها مورد تعقیب و زجر یا در تبعید و زندان بسر برد؛ اما امام کاظم (ع) بدون این که بیمی از آزار دستگاه عباسی به دل راه دهد، پیوسته در مبارزه پنهانی یا آشکار بود و از خانواده‌های ستمدیدگان حمایت می‌فرمود.

در این جا باید این نکته را به یاد داشت که شیوه تبلیغ و تحکیم اصول اعتقادی امامت و ولایت در نزد همه امامان معصوم (ع) از حضرت علی (ع) گرفته تا آخرین امام بر حق و ولی مطلق، اگرچه از لحاظ ظاهری، متفاوت است؛ چنان که گاه با خون و شهادت و ثورت و قیام و گاه با دعا و ذکر و تعلیم و ارشاد و زمانی با تعلیم همراه می باشد ولی در معنی همه یکی است و در ماهیت امر اختلافی وجود ندارد. هر عمل و اقدامی از ناحیه امامان (ع) بر مبنای فرمان خدا و قرآن و رسول (ص) و بر پایه عقل و شرع و تشخیص و علم لدنی آنان بوده است. راه یکی است — صراط مستقیم — بسوی هدف الهی — اما همواری و ناهمواری آن بظاهر متفاوت است.

امروزه نیز و تا هر زمان که خدا بخواهد نیز، نگاهبانان دین و نمایان عام و زمامداران مذهب دنباله همان راه را می پیمایند تا این مبارزات و تلاشها منتهی به ظهور حضرت مهدی (ع) شود و حکومت حقّه جانشین حکومتهای ظالمانه و گمراه کننده شود.

باری، زمانی که امام موسی بن جعفر (ع) در مدینه بود؛ هارون دژخیمانی را، پنهانی، گماشته بود که از رفت و آمد به خانه امام (ع) مراقبت کنند. چون امام پناهگاه مردم بود و محبوبیت خاصی داشت؛ نفوذ معنوی آن حضرت همگان را تحت تأثیر قرار داده بود و این امر موجب خوف و وحشت دستگاه خلافت شده بود. هارون، درباره حضرت موسی بن جعفر (ع) گفته بود: «می ترسم فتنه ای بر پا کند که خونها ریخته شود.» و این بیان، خود می رساند که امام (ع) در همه وقت طرفدار ستم رسیدگان و مراقب رفع ظلم از بندگان خدا بوده است.

امام (ع) — از جهت رفع ظلم و اعانت مظلوم — در دستگاه جبار بنی عباس، یاران وفاداری همچون علی بن یقطین (وزیر دولت عباسی) داشت که با روش ماهرانه خود (= تقیه) شکلی از مبارزه پنهانی را زیر نظر داشتند و به شیعیان و طرفداران آل علی (ع) کمک مالی و معنوی می رساندند، بی آنکه دستگاه یلید، غرقه در عیش و نوش، ازین کار آگاه شود.

سرانجام سعایتها و سخن چینی های متملقان در وجود هارون کارگر افتاد و در سفری که در سال ۱۷۹ هـ به حج رفت، بیش از پیش، به نفوذ معنوی امام (ع) پی برد و سخت نگران شد و وقتی به مدینه آمد؛ تصمیم بر دستگیری امام (ع) گرفت و وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند؛ دستور داد چند کجاوه همراه کجاوه امام از دروازه های مختلف حرکت دهند تا یاران امام (ع) هاشمیان و علویان به وضع دستگیری امام موسی بن جعفر (ع) پی نبرند. این خود نشان دهنده هراس دستگاه جبار بود که تبعید و حبس امام همام (ع) را فریبکارانه انجام داد.

هارون ابتدا دستور داد امام هفتم شیعیان (ع) را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به حاکم بصره نوشت یک سال امام (ع) را زندانی کند. پس از یک سال به حاکم بصره دستور داد امام (ع) را به قتل برساند. حاکم از انجام دادن این کار عذر خواست، هارون امام (ع) را به بغداد منتقل کرد و آن حضرت را به زندان فضل بن ربیع منتقل نمود. هارون فضل را نیز به نابودی امام فرمان داد ولی فضل هم که در آن مدت زندانی، از امام بزرگوار جز عبادت و مناجات و نماز و روزه چیزی ندیده و نشنیده بود، ازین کار کناره جست.

بدین سان امام موسی بن جعفر (ع) ازین زندان بدان زندان و ازین سیاهچال بدان سیاهچال منتقل می شد و بدن مقدسش در گوشه های زندان کاهیده می گردید.

عاقبت آن امام بزرگوار در سال ۱۸۳ هجری در سن ۵۵ سالگی به دست شحنة بغداد که مردی ستمگر و ذرخیمی بی نظیر به نام «سندی بن شاهک» بود به دستور هارون به وسیله رطب مسموم و شهید شد. هارون با همه تلاشی که خود و کارگزارانش کردند که قضیه شهادت آن امام مظلوم را مرگ طبیعی قلمداد کنند؛ اما حقیقت آشکار شد و مردم به ستمکاری دستگاه هارون بخوبی پی بردند.

بدن مطهر امام (ع) را در مقابر قریش، در نزدیکی بغداد، دفن کردند و آن آرامگاه با عظمت هم اکنون به نام «کاظمین» بر پاست و مطاف شیعیان و

حقیقت خواهان است.

* * *

کتابی که هم اکنون تحت عنوان «مناقب و مراثی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام» و به مناسبت چهارمین «کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام» منتشر می شود؛ مشتمل است بر اشعاری که شاعران فارسی زبان در مدح و مرثیه حضرت موسی کاظم (ع) سروده اند.

بدیهی است در زمانهای گذشته، بسیاری از شاعران فارسی زبان — حتی شاعران شیعی مذهب — به علت وجود مضایق و تنگناهایی که وجود داشته؛ یا برحسب رسم و پسند زمان درباره همه ائمه اطهار علیهم السلام اشعاری سروده اند. بسیاری از شاعران گذشته ما، بویژه سرآمدان سخنوری، تنها به سرودن اشعاری درباره حضرت خاتم النبیین (ص) و احیاناً حضرت امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و حضرت رضا (ع) بسنده کرده و مدایحی درباره سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) در دواوینشان نیامده است. از زمان رواج رسمی مذهب تشیع، قرن دهم هجری به بعد، مدایح و مراثی خاندان عصمت و طهارت (ع) در دیوانهای اشعار فراوان است و البته درباره حضرت حجة بن الحسن (ع) اشعار زیادی از قصیده و ترکیب بند و... آمده؛ اما با وجود این درباره حضرت موسی بن جعفر (ع) و بقیه اختران تابناک آسمان ولایت اشعار زیادی دیده نمی شود.

برخی شاعران تنها در ضمن ترکیب بندها یا قصاید به اشارتی بسنده کرده اند؛ از جمله باباافغانی (شاعر قرن دهم هجری) می گوید:

بحر عرفان موسی کاظم که از عین ورع گوهرافشان بود چشمش دایم از فکر مال

* * *

خلوتسرای موسی کاظم به دیده روب این بارگاه را علم از شوق آه کن
بدین جهت و جهات مجموعه اشعاری که در باب حضرت باب الحوائج، موسی بن جعفر (ع) سروده شده است به نسبت اندک است. ما از همین مقدار — که از جهت کیفیت درخور توجه است — این مجموعه را فراهم کردیم و به ترتیب

زمان سُرایش درین دفتر گرد آوردیم که «ران ملخی» است به بارگاه سلیمانی.
برای حسن ختام این مقدمه، قصیده‌ای که «اربلی» صاحب کتاب
«کشف القمه» سروده است در پایان این بخش می‌آوریم و از همگان التماس
دعا داریم.

مشهد- احمد احمدی بیرجندی

علی بن عیسی اربلی (بهاء الدین ابوالحسن) در قرن هفتم هجری
می زیسته. وی ادیب، شاعر، نویسنده و مؤرخ و دارای تصانیف بسیار است از
جمله کتاب: «کشف القمه فی معرفة الاثمه». وی در جلد سوم صفحه ۶۷ این
کتاب ذیل ترجمه احوال ابی الحسن موسی الکاظم (ع) قصیده‌ای دارد که با
ترجمه در زیر نقل می‌کنیم:

مَدَائِحِي وَقَفْتُ عَلَى الْكَاطِمِ فَمَا عَلَى الْعَاذِلِ وَاللَّائِمِ
مدایح من بر حضرت موسی الکاظم (ع) وقف است. سرزنش کننده و
عیبجو را نرسد که مرا از این کار باز دارد.

وَكَيْفَ لَا أَفْدَحُ مَوْلَى غَدَا فَيَ عَصْرِهِ خَيْرُ بَنِي آدَمِ
و چگونه مدح نکنم سروری را که در زمان خود بهترین فرزندان آدم بود.
وَمَنْ كَمُوسَىٰ أَوْ كَأَبَائِهِ أَوْ كَعَلِيٍّ وَالِى الْقَائِمِ
[و چگونه ستایش نکنم سروری را که] همچون حضرت موسی (ع) یا
همانند پدرانش - از علی (ع) تا قائم (عج) بود.

إِمَامٌ حَقٌّ يَفْتَضِي عَدْلُهُ لَوْ سَلَّمَ الْحَكْمُ إِلَى الْحَاكِمِ
وی امام برحقى است که عدلش به مقتضای آن است، اگر فرمان به
فرمانروای حقیقی تسلیم شود.

إِفَاضَةُ الْعَدْلِ وَبِذَلِ التَّدْيِ وَالْكَفِّ مِنْ عَادِيَةِ الظَّالِمِ
[و اگر چنین شود] داد گستری اش فراگیر شود وجودش در وجود آید و
ستمگران را از ستم باز دارد.

يَبْسُمُ لِّلْسَايِلِ مُسْتَبْشِرًا أَفْئِدِيهِ مِنْ مُسْتَبْشِرِ بِاسْمِ
با چهره شاد بر روی سائل لبخند می زند. جانم فدای آن گشاده چهره
لبخند زننده باد!

لَيْتُ وَغَى فِي الْحَرْبِ دَامِيَ الشُّبَا وَغَيْثُ جُودٍ كَالْحَيَا السَّاجِمِ
شیرژیان پنجه به خون آغشته ای است در جنگ؛ و ابرباران زای
حیات بخشی در ریزش و بخشش است.

مَا ثَرْتُ تُعْجِزُ عَنْ وَصْفِهَا بِلَاغَةُ النَّائِثِ وَالْأَنَاطِمِ
صفات برجسته [آن سرور] در حدی است که بلاغت نویسندگان و
سرایندگان از توصیف آن ناتوان می ماند.

تَعُدُّ إِنْ قِيسَتْ إِلَى جُودِهِ مَعَايِباً مَا قِيلَ عَنْ حَاتِمِ
آنچه درباره بخشش حاتم طایی گفته شده است اگر با بخشش او
سنجیده شود کاستیها در آن خواهد بود.

فِي الْعِلْمِ بَخْرٌ زَاخِرٌ مَدَّةُ وَفَى الْوَعَى أَمْضَى مِنَ الصَّارِمِ
در بردباری دریایی است که کشش آن بی پایان است و در شجاعت و
جنگاوری، دلاوری است برنده تر از تیغ آبدار.

يَغْفُو عَنْ الْجَانِي وَيُولِي النَّدَى وَيَخْمِلُ الْفَرْمَ عَنْ الْفَارِمِ
از بدکار در می گذرد و بخشش می نماید و وامدار زیان دیده ای را
برعهده می گیرد.

الْقَائِمُ الْأَصَانِمِ أَكْرَمُ بِهِ مِنْ قَائِمِ مُجْتَهِدِ صَائِمِ
سرور ما پیوسته به عبادت قیام می کرد و روزها روزه می گرفت و این
ویژگیها چه نیکوست از کوشای روزه داری که بدین کار مواظبت کند.

مِنْ مَعَشَرَ سَنَوَاتِ النَّدَى وَالْقِرَى وَأَشْرَقُوا فِي الزَّمَنِ الْقَائِمِ
[موسی بن جعفر] مولایی است که از خاندان جود و بخشش و
مهمان نوازی است و اینان اند که چنین سنتهایی را پی افکندند و اینان اند که
روزگار تاریک و غبارآلود را با وجود خود روشنی بخشیدند.

وَأَخْرَزُوا خِصْلَ الْعُلَىٰ قَاغَتَدُوا أَشْرَفُ خَلْقِ اللَّهِ فِي الْعَالَمِ
اینان همه خصلتهای برتری و بلندی را دارا شدند و بدین سبب شریفترین
بندگان خدا در جهان گردیدند.

يَرَوِي السَّعَالِي عَالِمٌ مِنْهُمْ مُصَدِّقٌ فِي الثَّقَلِ عَنْ عَالِمِ
عالمی خردمند [=حضرت موسی بن جعفر(ع)] علوم برجسته را از
عالمانی بزرگ چون خود روایت می کند که هریک، در نقل، راست گفتار همانند
دیگران اند.

قَدْ اسْتَوَوْا فِي شَرَفِ الْمُرْتَقَىٰ كَمَا تَسَاوَتْ حَلَقَةُ الْخَاتَمِ
اینان در شرف و ارجمندی و والایی مساوی اند همچنان که حلقه
انگشتی به نسبت با همه جوانب مساوی است.

مَنْ ذَا يُجَارِيهِمْ إِذَا مَا اغْتَزَوْا إِلَىٰ عَلِيٍّ وَآلِيهِ فَاطِمِ
کیست که بتواند [ادعای] همتایی و برابری با آنان را داشته باشد؛
هنگامی که تبار آنان به علی (ع) و فاطمه (س) می رسد.

وَمَنْ يَنَاوِيهِمْ إِذَا عَدَدُوا خَيْرُ بَنِي الدُّنْيَا أَبَا الْقَاسِمِ
وکیست که بتواند با آنان ستیز کند هنگامی که آنان در شمار بهترین
فرزندان پیامبر دنیا یعنی ابوالقاسم محمد (ص) باشند؟

صَلَّىٰ عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ مُرْسَلٍ لَمَّا آتَىٰ مِنْ قَبْلِهِ خَاتَمِ
درود خداوند بر چنین پیامبری که قبل از او پیامبر خاتمی نیامده است.

يَا آلَ طِهْ أَنَا عَبْدٌ لَكُمْ بَاقٍ عَلَيَّ حُبُّكُمْ الْإِلَازِمِ
ای آل طه (ای خانواده پیامبر(ص)) من بنده کمترین شمایم که بر
دوستی شما، همچنان پایدار خواهم ماند.

أَرْجُو بَيْتَكُمْ نَيْلَ الْأَمَانِي عَدَا إِذَا اسْتَبَانَتْ حَسْرَةُ الْإِنَادِمِ
برای رسیدن به آرزوهای پسندیده در فردای قیامت به شما امید بسته ام،
آن روز هولناکی که در آن حسرت ندامت کشنده [=گناهکار] روشن گردد.

مُعْتَصِمٌ مِنْكُمْ بِوَدِّ إِذَا مَا ظَلَّ شَانِيَكُمْ بِإِلَاحِصِمِ

با دوستی و محبت شما [خانواده رحمت و کرم] در آن روزی که بدخواه
 شما را نگاهداری نباشد، به دامن شما چنگ در می زنم.
 وَلَيَكُنْ فِی نِعَمِ خَالِدٍ وَضِدُّكُمْ فِی نَصَبٍ دَائِمٍ
 [در آن روز موعود] دوست شما در نعمتهای جاودانی خواهد بود و دشمن
 شما در رنج و عذاب ابدی بسر خواهد برد.

خواجوی کرمانی

(در گذشته به سال ۷۵۳ هـ. ق)

کمال الدین محمود متخلص به «خواجو» از گویندگان بنام قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری است. وی در کودکی به کسب علوم متداول زمان و تحصیل رموز شعری پرداخت. پس از مدتی به شیراز رفت و از آنجا به نقاط دیگر ایران نیز مسافرت کرد. در طول سفرهایش به حضور علاءالدوله سمنانی که از بزرگان صوفیه عصر بود راه یافت و از او کسب فیض کرد. خواجو سالهای آخر عمرش را در شیراز و کرمان گذراند و ظاهراً در سال ۷۵۳ هـ دیده از جهان فرو بست. دیوان اشعارش چاپ شده و مشتمل است بر قصاید، غزلیات و مثنویهایی به سبک نظامی گنجوی.

در نعت حضرت موسی بن جعفر (ع)^{*}

کلیم طور کمالات، موسی ثانی	به عفو و عفت کاظم امام ربّانی
شده است خون دل کوه لعل پیکانی ^۱	زبس که چرخ بر و تیر بیوفائی زد
چو زلف حور شود مجمع پریشانی	گر آنچه بر سر او رفت بشنود فردوس
شود گداخته چون داستان اورانی	از آتش جگر این قلعه های قلعی رنگ
زمین به ماتم او جامه های بارانی	به دوش درکشد از آب چشم ما هر دم
بسان زیبق محلول گشته بی آرام	سپهر زیبقی از اضطراب اوست مدام

لغات و ترکیبات

۱- لعل پیکانی: گونه ای لعل که آن را به اندام پیکان تراشیده باشند و از آن گوشواره سازند.

(فرهنگ فارسی معین)

* دیوان خواجوی کرمانی، به اهتمام مهدی افشار، انتشارات زرین، تهران ص ۶۰۷.

اهلی شیرازی

(در گذشته به سال ۹۴۲ ه.ق)

اهلی شیرازی در دوران شاه اسماعیل صفوی و اوایل سلطنت شاه طهماسب صفوی می زیست. وی در سرودن اشعار دشوار و معانی بلند مشهور است. با آنکه سخنش همراه با صنایع شعری می باشد از رقت خیال و دقت در معانی نیز برخوردار است. مثنوی «سحر حلال» خود را در جواب «تجنیسات» و «مجمع البحرین» کاتبی به دو بحر و دو قافیه سروده است. مثنوی دیگرش به نام «شمع و پروانه» شهرت دارد. وی به سال ۹۴۲ ه در شیراز درگذشت و در جوار قبر حافظ مدفون گردید. دیوانش به چاپ رسیده است.

نعت حضرت موسی بن جعفر (ع)*

صبح انوار هدایت موسی کاظم بود
مخزن سر ولایت موسی کاظم بود
ظلمها بردی و خوردی خشم و کردی مردمی
این چنین محض عنایت موسی کاظم بود
آن گلستان ولایت کز نسیم او دمید
گلبنی در هر ولایت موسی کاظم بود
عقل در تفسیر آیات کمالش کی رسد
کایتی در صد روایت موسی کاظم بود
آفتابی چون علی موسی الرضا را در وجود
مشرق صبح سعادت موسی کاظم بود

* کلیات اهل شیرازی، به کوشش حامد ربانی، ص ۵۲۱ (از ترکیب بندی است در نعت رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع)).

گرچه گوهرها ز صُلب^۱ موسی کاظم چکید
گوهری آمد که صد دریا از آن شد ناپدید

لغات و ترکیبات

۱- صُلب: استخوان پشت کمر- پشت، نسل، محکم و سخت.

لامع درمیانی

(متولد به سال ۷۷—۱۰۷۶ هـ)

محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی شاعری توانا و مردی محتشم و کریم و عرفان مسلک بوده است. وی در «درمیان» قهستان، از بخشهای فعلی شهرستان بیرجند ولادت یافت. از آثار و اشعارش برمی آید که شاعر از علوم متداول زمان و دانشهای اسلامی معمول روزگار خود، بهره فراوان داشته است. لامع در قصاید و قطعات و غزلیات و رباعیاتش از ترک تعلق و اینارو گذشت سخن گفته. دوران عمرش که ظاهراً بیش از شصت سال نبوده با یکی از پراشوب ترین دورانهای تاریخ ایران مواجه است. دیوان اشعارش براساس قدیمترین دستنوشته موجود اخیراً به چاپ رسیده است. وفاتش در سال ۱۱۳۶ هـ. ق اتفاق افتاده است.

فی مناقب حاوی المکارم والمراحم امام موسی الکاظم (ع)*

خوش آن که خامه شیرین زبان شود راقم
که وصف عترت اطهار را شود ناظم
چو عندلیب، نواسنج گردد و آید
سخن طراز زاو صاف موسی کاظم
شهی که خدمت زوار درگه او را
نموده حضرت روح القدس به خود لازم
شهی که از ره تقوی و زهد و استعداد
به روز، صائم و در شب، همیشه بُد قائم

* دیوان لامع، محمد رفیع بن عبدالکریم درمیانی به کوشش دکتر محمود رفیعی — دکتر مظاهر مصفا، تهران ۱۳۶۵ هـ. ش.

شهی که تا شده از ذوق معرفت بیدار
 نگشته دیده ادراک او دمی نائم^۱
 کسی که خدمت زوّار آستانش را
 وظیفه ساخت به محشر، کجا شود نادم؟
 ز دیده، پاکند، از فرق سر، قدم سازد
 کسی که کعبه جاه ورا شود مُحرم
 کف عطا چو درافشان کند به عرصه حشر
 عجب مدار که باقی نماند ار مجرم
 قضا زکان، گهر، از مهر زرناب آرد
 به اهل فاقه کف جودش ار شود منعم^۲
 نسیم گر که زخلقش به گلستان بوزد
 خزان نبینند و گردد بهار آن دایم
 بود گذشته و آینده نزد او حالی
 ملک به جانبش از غیب چون شدی مُلهم
 اگر چه خصم دغا^۳ قد به کین او افراخت
 ولیک در کنف لطف حق بُدی سالم
 غبار ظنّ خطا را زلوح دل بزود
 شقیق وار شفیقی^۴ که شد ازو مکرم
 زآستان قبولش به هر مراد رسی
 چو او به رد و قبول امور شد حاکم
 سپهر دِرع^۵ و قمر جُته^۶ و ملک رایض^۷
 شود به دفع اعادی^۸ گر او شود جازم
 در آستانه او دل ز زنگ رَیب بشوی
 چو درک اوست به اسرار لوح دل عالم

شب ظلام اعادی به صبح می نرسد
 گر او به تیرگی بختشان شود عازم
 فرو برد به زمین تخت و بخت دشمن را
 اگر چو موسی عمران دمی شود هادم^۱
 نفوذ نطفه در اصلا^{۱۰}ب منجمد گردد
 نفاذ حکم تو گر گویدش که شو عاقم^{۱۱}
 گیاه خشک و تری از زمین نروید، اگر
 عتاب توبه زمین رو کند که شوصائم
 ره نجات بود بر اعادی ات مسدود
 مگر که لطف تو بر حالشان شود راقم^{۱۲}
 نقوش عدل شود بر جریده اش ثابت
 اگر تو روی کنی در مقابل ظالم
 مراحل صفتت چون به منتها نرسد
 بیا تو (لامع) و شو بردعا از آن خاتم
 همیشه تا که بود روز و شب به هم توأم
 خزان همیشه بود تا بهار را لازم
 بهاریک جهتانت همیشه خرم باد
 نهار زندگی دشمنت بود مظلّم

لغات و ترکیبات

۱- نائم: خوابیده.

۲- مُنعم: نعمت بخشنده، دارا.

۳- ذغا: ناراست، نادرست، دغل.

۴- شقیق: برادر و هر چیز که دو نصف شود؛ هر واحد آن شقیق است برای دیگری. شقیق بلخی از زاهدان بنام قرن دوم هجری است. وی به زهد و تقوا و پارسایی معروف بود. درباره زهد او گفته اند «كَانَ لَهُ ثَلَاثَانِ قَرْيَةٍ، ثُمَّ مَاتَ بِلَا كَفَنٍ» یعنی شقیق سیصد قریه داشت، سپس

بدون کفن از دنیا رفت. در شقیق و شفیق: صنعت تجنیس بکار برده شده است.

۵- دِرْع: زره.

۶- جُتّه: سپر.

۷- رایض: رام کننده ستوران توسن.

۸- آعادی: (جمع اعدا): دشمنان.

۹- هادم: ویران کننده.

۱۰- آصلاّب: (جمع صُلب): پشته‌ها.

۱۱- عاقم: این کلمه را شاعر بجای (عقیم): نازا بکار برده است.

۱۲- راقم: نویسنده، مخرّر، در این جا: پروانه عفو و بخشش نویسنده مراد است.

سروش اصفهانی

(۱۲۲۸-۱۲۸۵ ه.ق)

شمس الشعراء میرزا محمد علی سروش اصفهانی شاعر قصیده سرای توانا در قرن سیزدهم هجری است. قصایدش که به پیروی از شاعران قصیده سرای قرن پنجم هجری بویژه فرخی سیستانی ساخته شده است در نهایت استواری و لطافت است. وی در بین شاعران «دوره بازگشت» به استادی ممتاز است. آثارش علاوه بر دیوان اشعار، عبارتند از: مثنویهای «ساقی نامه» «الهی نامه» و «زینة المدايح» که مجموعه ای از مدایح خاندان رسالت است. سروش اثر منظوم دیگری به نام «اردیبهشت نامه» دارد در بیان احوال رسول اکرم (ص) که در حقیقت حماسه دینی است. وفات شاعر در سال ۱۲۸۵ ه.ق در تهران اتفاق افتاد و در شهر مقدس قم مدفون شد. دیوان اشعارش چاپ شده است.

در مدح امام هفتم امام موسی کاظم* وروضه مبارکه کاظمین

تبارک الله ازین روضه همایون فر	که خلق را دهد از روضه بهشت خبر
رواق او را کیوان ^۱ چوپاسبان بر بام	حریم او را رضوان چوپرده دار به در
به عرش بالد ازین بقعه عالم سفلی	به خلد نازد ازین روضه، توده اغبر ^۲
بزیمر منظره اش سیر کوکب سیار	فرود کنگره اش گشت گنبد اخضر
سوی دریچه اش اندیشه، رای رفتن کرد	برفت و باز پس آمد شمیده ^۳ و مضطر
غلام شمسه او آفتاب را خواندم	سپاسدار منست آفتاب تا محشر

ه دیوان شمس الشعراء، سروش اصفهانی، به اهتمام دکتر محمدجعفر محجوب، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۹ ه.ش ص ۲۲۱.

فرشته گرد بساطش فرو همی سترد
 به صحنش اندر جاری شدن همی خواهند
 ازین بساط غباری و بیضه ها کافور
 سپهر خواست که باشد بر این دراز حجاب
 بهشت گفت که هستم به صحن او مانند
 در حوایج خلقت و روی خلق زمین
 ز بهر پرده ایوان او همی رضوان
 اگر چه هست نهاده پیش بروی زمین
 دری که در خور این بارگه بود سزدش
 گناهکاره درآید در این خجسته حریم
 سپهر فضل درین خوابگاه بود مدفون
 مرا همی عجب آید ازین خجسته زمین
 همی چه خوانم این قبه را؟ سپهر برین
 منورست ازین شمس و این قمر دو جهان
 یکی امام خلایق محمد بن علی
 بیک ضریح چنان چون دو مغز در یک پوست
 یکی خجسته نبیره یکی ستوده نیا
 دومیه از یک شاخ و دوشاخ از یک بیخ
 رضای هریک از ایشان رضای بار خدای
 دُر خزینه فضل و دُر مدینه علم
 چوراه ایشان گیری نگیردت مالک
 فرشته طاعتشان خوانده کیمیای نجات
 بجای کشتی نوحست حبشان بد رست
 ثنای هریک تا بر بهشتیان خوانند
 دو آیتند بزرگ و دو حجتند قوی

ز بهر عطرِ گریبانِ حور با شهپر
 دو چشمه: چشمه حیوان و چشمه کوثر
 ازین حریم نسیمی و توده ها عنبر
 بدو چه گفتم؟ گفتم حجاب خویش مدر
 بدو چه گفتم؟ گفتم که آبِ خویش مبر
 ز باختر سوی این بارگاه تا خاور
 فرو کشد ز سر حور سُندسین معبر
 ولیک پایگهش از نه آسمان برتر
 ز ماه حلقه سیمین زمهر حلقه زر
 برون خرامد چونانکه زاده از مادر
 جهان علم درین جایگه بود مضمهر
 که چون سپهر و جهانرا گرفته اندر بر؟
 ز بهر اینکه بود خوابگاه شمس و قمر
 بسوی جنت فردوس نورشان رهبر
 یکی امین خداوند موسی جعفر
 بیک سپهر دو کوكب، بیک صدف دو گهر
 بر این نیا و نبیره فلک ستایشگر
 فضایل از عدد قطره بیش و برگ شجر
 ولای هریک از ایشان ولای پیغمبر
 خلاصه همه هستی سلاله حیدر
 چو مهر ایشان ورزی نسوزدت آذر
 ستاره تربتشان کرده توتیای بصر
 نشست هر که درو بر کران بود ز خطر
 ز شاخ طوبی روح الامین کند منبر
 بسوی خلق جهان از مهیم داور

حیات را مددند و صفات را مظهر
 دو پیشکار به درگاهشان قضا و قدر
 بر آسمان هدایت ستاره ازهر^۵
 دهد به گیسوی حورا چونافه اذفر^۶
 به فرایشان بر نه رواق و نه منظر
 بود به حرمت هرسنگ او بجای حجر^۷
 شدست از پی این، پشت آسمان چنبر
 کند فلک همه شب آستین پر از گوهر
 یکی در آی و به این قبه و استان بنگر
 سپهریان را آید دو قبه اش به نظر
 دعای خسر عادل کند به شام و سحر

میانجیند میان خدای و خلق خدای
 دو بنده اند به فرمانشان مه و خورشید
 به بوستان ولایت شکوفه سیراب
 غبار مشهدشان را برد به خلد نسیم
 رواق و منظر این بارگاه فخر کند
 بود به رتبت، هر رکن او بجای حطیم^۷
 بر آستانه این در برد همیشه نماز
 ز بهر اینکه بر این در پرا کند همه روز
 به طور موسی نور خدای اگر خواهی
 چو فرقدان که در آید به چشم اهل زمین
 فراز مأذنه اش جبرئیل در تهلیل^۹

لغات و ترکیبات

- ۱- کیوان: ستاره زحل.
- ۲- توده اغبر: خاک، زمین، (اغبر: تیره رنگ و غبار آلوده).
- ۳- شمیده: ترسیده و مضطرب.
- ۴- آب: آبرو.
- ۵- ستاره ازهر: اختر نورانی - ستاره و کوکب بسیار فروزنده.
- ۶- نافه اذفر: منظور مشک است که بوی آن تند و زیاد باشد.
- ۷- حطیم: دیوار کعبه بین رکن و زمزم و مقام.
- ۸- حجر: این جا منظور حجر الاسود است.
- ۹- تهلیل: ذکر گفتن، لا اله الا الله گفتن.

همای شیرازی

(تولد به سال ۱۲۱۲ هـ)

نام اصلی او «محمد رضا قلیخان» است. وی پس از کسب علوم و معارف اسلامی به لباس روحانیت ملتبس شد و به «ملا محمد رضا» شهرت یافت. هما ۱۸ سال در عتبات عالیات زندگی کرد و از محضر استادانی بزرگ چون شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام در فقه و اصول بهره برد و پس از سفری به هند به زادگاه خود شیراز برگشت. هما علاوه بر شاعری از هنر خطاطی نیز بهره‌مند بوده است. کلیات اشعار همای شیرازی در دو مجلد چاپ شده است.

«قصیده در مدح نورین تیرین شمسین القمرین امامین همامین»
«امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی و ستایش بقعه متبرکه ایشان»*

فروید سایه ایوان اوست، خاک نشین
به زیر سایه اورشک می برد ززمین
دو گنج جوید در این جایگاه گشته دفین
هزار شمس و قمر دید و انجم و پروین
یکی به توسن ایام بسته امرش زین
یکی به هفت فلک داده مهر و اتمکین
به بند حکم یکی گردن شهور و سنین
بود مناقبشان زیور کتاب مبین
نهد ز روی ادب پای جبرئیل امین

تبارک الله ازین بارگه که عرش برین
خجسته بارگه کیست این حرم که سپهر
دوکان نور ازین بارگاه کرده ظهور
فروغ شمسه ایوانشان چو دید فلک
یکی به تارک افلاک سوده حکمش پا
یکی به هشت جنان بسته مدح او زیور
به دست امر یکی، جنبش ستاره و چرخ
بود فضایلشان زیب بخش روضه خلد
در این حرم که مطاف ملا یکست از سر

حریم موسی جعفر که با تقی جواد یکی زمانه زمهرش شود چو باغ بهشت غبار درگهشان خسروان به دیده کشند دو آفتاب از این بارگاه کرده طلوع چو دست رادودم پاکشان کجا باشد؟ غبار درگهشان زیب تاج و گاه کنند خدای هر دو جهان راز جودشان آراست ز خاک تربتشان عنبرین کنند مشام چسان نهان کنی ای بی بصرفضایلشان به گرد بام و در این حرم طواف کنند یکی به قصر جلالش نسوده پای گمان ز بوستان رسالت دو نونهال کرم بنه به درگهشان رو که صاحبان سریر ز صبحگاه ازل تا به شامگاه ابد ببند دیده ظاهر که این دو نور خدا چو بوی نافه مشکین بود مناقبشان ز بهر منکر این خاندان بود ورنه معطر است ز آثارشان چه جان چه جهان به ظاهر ار چه دو ماهند ز آسمان جلال حدیث لحمک لحمی^۲ شنوز احمد پاک به ظاهر ار چه دو نورند آسمان آرا به چشم حق بین نور خدا مشاهده کن پناه خلق بود آستان دولتشان نثار این حرم آور هما چو عقد گهر

به یک حرم شده چون ماه و آفتاب قرین یکی فرشته زقهرش بود چو دیو لعین که روشنت زحقشان دو دیده حق بین که روشنت زانوارشان زمان و زمین کف کلیم چنان و دم مسیح چنین شهان چرخ سریر و ملوک مهرنگین هنوز طفل جهان در مشیمه بود چنین به هر صباح و مسا ساکنان خلد برین که از فضایلشان پر بود مکان و مکین فرشتگان همه با طایران سدره نشین^۱ یکی به کنه کمالش نبرده راه یقین به دار ملک ولایت دو شهریار امین برنדרشک در آن درگه از گدای کمین به خوان نعمتشان هر دو عالمند رهین یکی بود به حقیقت به دیده حق بین کسی نهان نکند بوی نافه مشکین خدای خلق نمی کرد دوزخ و سجین متور است ز افکارشان چه شرع و چه دین ولی یکيست به معنی به چشم اهل یقین بیان انفسنا^۳ بنگر از کتاب مبین به صورت ار چه دو ماهند آفتاب نگین مبین تو نور خدا را به چشم ظاهر بین متاب روی تو سل ز آستان چنین بسان مطلع خورشید مطلعی رنگین

مطلع دوم

جزاین حرم که بود زیب بخش عرش برین
 دو آفتاب امامت که خاک تربتشان
 دو کان جود یزدان بی مثال و شریک
 دو در دُرج امامت دو ماه برج جلال
 دو آفتاب کرامت دو آسمان کرم
 دو تاجدار به تخت قدم فرشته خدم
 یکی زمقدم او خاک راه گُحل بصر
 یکی گذاشته مسند به تارک جوزا
 دو پاک حجت پروردگار کآمده اند
 مثال توده خاک است پیش همتشان
 یکی ملاذ دو عالم یکی پناه دو کون
 یکی به حضرت او آسمان نهاده کلاه
 نسیم تربتشان زیب بخش باغ جنان
 عبیر و غالیه رضوان برد زگیسوی حور
 دو آفتاب ولایت زمشرق طاهها
 یکی به باغ جنان داده مهر او زینت
 یکی به محنت زندان اسیر چون یوسف
 یکی خلیفه یزدان یکی سفینه جود
 پناه خلق جهان جود بیکرانه او
 قرین موسی کاظم سزد تقی جواد
 ازین نژاد و نیا هر دو عالمست پیا
 ز روزگار برد عدلشان نفاق و خلاف
 ز بار نامه^۵ ملک ابد دو شاه کریم

کسی ندید به یک آسمان دو مهر قرین
 طراز روضه خلد است و زیب عرش برین
 دو گنج علم زدادار بی همال و قرین
 دو اختر فلک جان دو مهر چرخ یقین
 دو پادشاه ولایت دو شهریار امین
 یک فرّوج شرع و یکی شهنشه دین
 یکی به خاتم او آفتاب عکس نگین
 یکی فراشته ایوان به اوج علیین
 نخست واسطه خلق آسمان و زمین
 اگر که سبع بود آسمان اگر سبعین
 قضا ملازم آن و قدر متابع این
 یکی به درگه او آفتاب سوده جبین
 غبار مقدمشان توتیای چشم یقین
 که خاک تربتشان را کند عبیر آگین
 دو نونهای کرامت زگلبن یاسین
 یکی به عرش برین بسته مدح او آئین
 یکی زتهمت اعدا بری چون یامین^۴
 یکی امام مبین و یکی کتاب مبین
 مطاف اهل سما خاک آستانه این
 که آفتاب ندارد جز آفتاب قرین
 زهی نژاد چنان و خهی نیای چنین
 زشوره زار دمد لطفشان گل و نسرين
 ز گنج خانه شاه ازل دو در ثمین

طراز یافته از نامشان زمین و زمان
 اگر ز شمسۂ ایوانشان نتابد شمس
 ز آسمان هدایت دو آفتاب منیر
 چو در یسار و یمین حریمشان نگری
 به حفظ دین خدا باره ای چنان بستند
 ز حادثات بود شرع مصطفی ایمن
 ز عکس قبه ز رینشان فلک هر روز
 دو خشت از زروانقره ساخت شمس و قمر
 خلیل اول و نوح دوم دو گیتی جود
 شهنشاهان دو گیتی سپهبدان دو کون
 اگر بدرگهشان نیست خانه زاد، سپهر
 دو تاج بخش جهاندار از جهان قدم
 در این حرم به ادب روی نه که جبهه نهند
 ز خاک تربتشان کا سمان بدیده کشد
 مبین به دیده انکار خاک این درگاه
 وجود عالم و آدم طفیل هستیشان
 چو کعبه ایست که باشد فلک در او دربان
 اگر نه واسطه بودند آفرینش را
 نه عرش بودونه کرسی نه عقل بود و نه روح
 قرین نیافت کسی ذات پاکشان به جهان
 شفای درد ازین در طلب هما که شهان
 نثار شعر من آرند ساکنان بهشت
 اگر به چین گذرد کاروان فکرت من
 ازین قصیده که گفتم به امر شاه جهان

وجود یافته از جودشان کهن و مهین
 سزد که تیره شود آسمان چو جرم زمین
 به شهر بند ولایت دو شهر یار گزین
 عیان تجلی طور است از یسار و یمین
 که کفر راه نیابد به گرد باره دین
 به حفظ دین خدا تا شدند حصن حصین
 نهد به تارک خورشید افسر زرین
 چو کرد شمسۂ ایوانشان فلک تعیین
 امام هفتم و شاه نهم دو شمع یقین
 که آسمان و زمینشان بود به زیر نگین
 چرا نهاده زمه داغ بندگی بجبین
 که ماسواشان بر خوان نعمت اند رهین
 هزار همچو نال^۶ و هزار همچو تگین^۷
 دوی درد بخواه و صفای ورد ببین
 که نوک هر مژه در دیده ات شود زوبین
 زامهات و زآباء از بنات و بنین
 چو گلشنی است که رضوان در او بود گلچین
 نه نار بودونه نورونه ماه بود و نه طین
 نه تیر بودونه کیوان نه آسمان نه زمین
 چنان که ذات خدا را کسی نیافت قرین
 طلب کنند ازین در شفای جان حزین
 عبیر و غالیه از گیسوان حورالعین
 خراج نافه و مشک آورد زساحت چین
 سزد که پای نهم بر سر سپهر برین

لغات و ترکیبات

۱- طایران سدره نشین: فرشتگانی که مقیم سدره المنتهی می باشند. سدره المنتهی درخت (کنار) است در آسمان هفتم، در سورة نجم از آن یاد شده است.

۲- اشاره دارد به حدیث نبوی (ص) که پیامبر اکرم (ص) به ام السّلمه فرمود: «هذا علی بن ابیطالب لَحْمُهُ لَحْمِي وَدَمُهُ دَمِي فَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» این علی بن ابیطالب است که گوشت او گوشت من و خون او خون من است و او نسبت به من همچون هارون است نسبت به موسی (ع) جز این که بعد از من پیامبری نیست. (رک: مجمع هیشمی ج ۹ ص ۱۱۹ و نیز کنوزالحقایق ص ۱۶۱).

۳- اشاره است به آیه مباهله که حضرت رسول (ص) اهل بیت خود [علی (ع) فاطمه (س) و حسن (ع) و حسین (ع)] را به صحرا برد که با علماء نجران که مسیحی بودند؛ مباهله و بر آن قوم لعنت و نفرین فرماید. ترسیان بترسیدند و از مباهلت باز ایستادند و طلب صلح کردند به جزیت دادن راضی شدند. آیه مباهله چنین است: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (رک: تفسیر کشف الاسرار ج ۲ ص ۱۴۷) در این آیه منظور از (أَنْفُسَنَا) حضرت علی (ع) است.

۴- بنیاهمین: آخرین پسر حضرت یعقوب (ع) که مادرش در گذشته بود و حضرت یعقوب (ع) به وی علاقه زیادی داشت.

۵- بارنامه: اسباب تجمل و حشمت و بزرگی، سرافرازی و جلالت، پروانه و اجازه.

۶- ینال: نام فرمانروای ترک است.

۷- تگین: نام پادشاه ترک است. محققان ترک (تگین) را شاهزاده می دانند.

میرزا محمد کاظم صبوری

(۱۲۵۹ هـ. ق. - ۱۳۲۲ هـ. ق.)

حاج میرزا محمد کاظم صبوری کاشانی از احفاد صبور و برادرزاده فتحعلی خان صباست. پدرش حاج محمد باقر از کاشان به خراسان هجرت کرد و در شهر مشهد توکلن اختیار نمود و به فن حریربافی و قنایز سرگرم شد و شاگردان بسیار در قنایزبافی تربیت کرد. حاج محمد کاظم کوچکترین فرزند این خانواده به تحصیل علم و دانش رغبت نشان داد و به تحصیل علوم ادبی روی آورد و به مطالعه دواوین شعرای فارسی و عربی پرداخت تا به مقام ملک الشعرای آستان قدس رضوی نائل آمد.

دیوان اشعارش مشتمل است بر قریب یازده هزار بیت از قصاید و ترکیب بندها و غزلیات که به طبع رسیده است.

محمد تقی ملک الشعرای بهار، شاعر و نویسنده و سیاستمدار معاصر فرزند ارشد اوست. صبوری در سال ۱۳۲۲ هـ. ق. وفات کرد و در مشهد مقدس به خاک سپرده شد. قطعه و قصیده زیر از اوست:

در خلوص عقیدت به چهارده معصوم (ع)*

هم در این نشأه ^۱ هم به یوم معاد	چهارده تن مرا بسنده بود
همه عالم پر از صلاح و سداد ^۲	مصطفی آنکه از شریعت اوست
داد بعد از افول، استرداد ^۳	مرتضی آنکه شمس را به سپهر
به فلک شمس را کند ارشاد	فاطمه آنکه نور عصمت او
شرف نسل و شمس ^۴ اولاد	از پی او حسن که احمد راست

* دیوان حاج میرزا محمد کاظم صبوری به تصحیح و تحشیة محمد ملک زاده، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۴۲ هـ. ش.

بعد ازو پیشوا حسین شهید
 از پی او علی امام اُمم
 بعد از او باقر علوم که هست
 بعد او هست جعفر صادق
 بعد او موسی آنکه فرعونش
 بعد موسی، رضا که از قدمش
 سپس از او محمد تقی است
 بعد او هادی آنکه همنام است
 بعد او عسکری که از نامش
 از پس اوست مهدی آنکه بود
 صد هزاران زحق درود و سلام
 بجز این چارده زهر دو جهان
 کشته ظلم شمر و ابن زیاد
 افتخار آنام وزین عباد
 خلف الصدق سید سجاد
 تاج ابرار و قبله اوتاد
 هست هارون بدتر از شداد
 خاک طوس است سجده گاه بلاد
 که ازو شرع یافت حرز جواد^۵
 به عَلَی لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
 جیش اسلام جوید استمداد
 خلق را پیشوای راه رشاد
 بر همه باد تا به یوم تناد^۶
 مرمرا نیست آرزو و مراد

هنگام مراجعت از سامرا

در وصف طغیان رود دجله و مدح موسی بن جعفر (ع) و حضرت جواد (ع)*

بامدادان شد روان، بی ناخدا و بی دلیل
 زورق زرین خور بر روی این دریای نیل
 کشتی کاو با خدا باشد چه خواهد ناخدا
 زورقی کاو رهنما باشد چه می خواهد دلیل
 زورقی بی لنگر و بی بادبان، دریا شکافت
 راست چون بگسسته زنجیری، به صحراژنده پیل
 زورقی آتشفشان چون نعل فرعون اندر آب
 یاید بیضای موسی^۸ آشکار از رود نیل

من ز دربار علی بن محمد کرده عزم

طوف کوی موسی بن جعفر، آن خیر السلیل^۹

دجله را دیدم به خود پیچیده همچون اژدها

ابر کردار از تراکم، رعد مانند از عویل^{۱۰}

چون ستاره دور سیر و چون زمانه دیر پای

چون فیافی^{۱۱} بیکران و چون مجره مستطیل^{۱۲}

ناگهان آمد یکی فرخ سماری^{۱۳} بر کنار

برق سرعت، کوه لنگر، هم خفیف و هم ثقیل

راست گفתי کرکسی در آب گشته آشنا

پایهای او ز لنگر بالهای او ز بیل

ذکر بسم الله مجریها و مرسیها^{۱۴} به لب

رفتم اندر وی توکل با خدا نعم الوکیل

شد سماری راه بر، در دجله کز طغیان آب

جدولی زو بود جیحون شعبه ای از او عدیل^{۱۵}

تندبادی باره کن^{۱۶} برخاست ناگه کز هبوب^{۱۷}

باز پس می برد مرسیل عرم^{۱۸} را از مسیل

شط که از طغیان یکی دریاست گفתי مال مال

موجها انگیخت باد از هر کرانش میل میل

قیرگون ابری برآمد ناگهان زان تندباد

بست بر خورشید گردون پرده از ظل ظلیل^{۱۹}

راست گفתי بحر عمان شد بخاری بر هوا

وز هوای زمهریری^{۲۰} شد به باران مستحیل^{۲۱}

بارشی از پی فرو بارید کز صحرا و دشت

متصل بر دجله سیل از هر مسیل آمد گسیل

موج دجله، باد و باران، چاره غیر از غرق چیست
جز شدن بر موسی کاظم زجان و دل دخیل

* * *

ای سلیل مرتضی، ای پاک فرزند رضا
ای به خاک آستانت جان انس و جان سیل
آمده با علت عصیان صبوری بر درت
ای طبیب دردمندان یک نظر بر این علیل
هدیه، مدح آورده سویت لیک باشد شرمسار
کاین بضاعت سخت مُزجاتست^{۲۲} و این خدمت قلیل
خانه زاد و خاکروب و مدح خوان باب توست
سالها زان باب اقدس دیده احسان جزیل^{۲۳}
کرده از بابت سوی بابت کنون شد رحال^{۲۴}
از بهشتی در بهشتی باشدش عزم رحیل
با تولای شما یک ذره اش اندیشه نیست
نه ازین استاره ریمن^{۲۵} نه زین چرخ محیل
تا بود ذکر خدا مرقدسیان را بر زبان
باد زاوصاف شما بر هر زبان ذکر جمیل

لغات و ترکیبات

- ۱- نشأه: جهان، عالم، دنیا.
- ۲- سداد: راستی، درستی، استقامت.
- ۳- استرداد: باز گرداندن، رد کردن، اشاره دارد به (رد الشمس) برگرداندن خورشید بعد از غروب کردن که از معجزات مولا علی (ع) است.
- ۴- شمس: هر چه مانند خورشید بسازند و بر روی قبه نصب کنند— هر تصویر مدور و منقش— خورشید زیبارویان و خوبان.

- ۵- حِرزِ جواد: حرز جواد (ع) منسوب است به حضرت امام محمد تقی (ع) که پیوسته برای دفع آفات با خود دارند.
- ۶- اشاره است به بخشی از آیه ۹ سورة رعد: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ که منظور از منذر حضرت رسول (ص) و منظور از هادی حضرت علی (ع) است که در احادیث زیادی نیز بدان اشاره شده است. (رک: تفسیر صافی).
- ۷- یوم قنَاد: (یوم التنادی) روز ندا کردن همدیگر، روز قیامت (رک: آیه ۳۴ سورة مؤمن).
- ۸- ید بیضای موسی: دست سپید. اشاره است که به معجزه حضرت موسی (ع).
- ۹- خیر السلیل: بهترین فرزند.
- ۱۰- عویل: صیحه و گریه با صدای بلند.
- ۱۱- فیافی: (جمع ففاء) بیابانهای بی آب و علف.
- ۱۲- مجرّه: کهکشان.
- ۱۳- سماری: کشتی، جهاز.
- ۱۴- اشاره است به آیه: «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرسِيهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (نوح (ع)) گفت: شما مؤمنان به کشتی سوار شوید تا به نام خدا کشتی روان شود و به ساحل نجات رسد که خدای من آمرزنده و مهربان است (آیه ۴۱ سورة هود).
- ۱۵- عدیل: رودی است که از شمال بحر خزر وارد آن دریا می شود؛ امروزه رود ولگا معروف است.
- ۱۶- باره کن: ویران کننده بارو و حصار. باد شدید.
- ۱۷- هُبُوب: وزیدن.
- ۱۸- غرم: سیلی که دفع آن ممکن نباشد. در قرآن آمده است: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِم سِيلَ الْغَمْرِ (آیه ۱۶ سورة سبأ).
- ۱۹- قَل ظَلِيل: سایه پیوسته و کشیده.
- ۲۰- زمهریر: سرمای سخت، بخارات دریا تصاعد نموده چون به طبقه زمهریر می رسد ابر می شود و تبدیل به باران می گردد.
- ۲۱- مُسْتَحِيل: از حالی به حالی گردنده.
- ۲۲- مُزْجَات: کم، مختصر. (بضاعت مُزْجَات = سرمایه اندک).
- ۲۳- جزیل: پر و بسیار بزرگ و محکم.
- ۲۴- شَدْر حَال (= شَدَّ الرِّحَال): کنایه از سفر است.
- ۲۵- رِیْمَن: سرکش و مکار، چرک آلود.

عباسقلی خان سپهر

(۱۲۶۸-۱۳۴۲ ه.ق)

میرزا محمدتقی ملقب به «لسان‌الملک» و متخلص به «سپهر» صاحب کتاب معروف «ناسخ‌التواریخ» دوفرزند داشته است که اولی به لسان‌الملک ثانی معروف بود و دیگری «عباسقلی خان سپهر» که به وی «سپهرثانی» نیز می‌گویند. وی وزیر تألیفات در دوره قاجار بود و مستوفی اول و دارای تألیفات بسیار است از جمله: تحفه مظفری- ناسخ‌التواریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر(ع) اشعار زیر از کتاب اخیرالذکر نقل شده است.

در نعت امام موسی کاظم(ع)^۵

هفتمین پیشوای حق کاظم	کارگاه وجود را ناظم
برگزیده خدای حی رحیم	بو ابراهیم فخر ابراهیم
عبد صالح امام جنّ و بشر	ولی الله خالق اکبر
بو ابراهیم امام برّا حلیم	که ز وصفش کلّیل ^۲ هست کلیم
کوس علمش که برکشد آوا	پر نماید فضای ارض و سما
ذره‌ای گرز نور باطن او	تا بد اندر تمام کشور هو
آن چنانش فروز ^۳ بفزاید	که زهر ذره هورها زاید
چون به بحر محیط لم یزلی	متصل شد، خدای راست ولی
سایر بحرهای هر دو جهان	ز آب دریای او بگشت روان

۵ ناسخ‌التواریخ، زندگانی حضرت موسی بن جعفر(ع) ج ۲ چاپ کتابفروشی اسلامیّه، تهران،

گشت چون مظهر حق سبحان
آدم از وی به پیکرش شد روح
روح او در مثال آدم تافت
هرچه حق نسبتش به خویش دهد
عیسی از فرّ او شده به فلک
چون به حق جست منزل و مأوی
تاری قلب بی صفا هارون
بی خبر بود از آن چه یافت سبق
نور حق را خدای کرد تمام
دشمن وی اگر رشید بود
دوزخش آن چنان شراره زند
خود رشید نمید از غفران
ای خداوند گوهر ایجاد
ای فروزنده مه تابان
ای فرستنده تمام رسل
باش در هر ممر به ما همراه

جمله اشیا مظاهر او دان
که خبر داد ایزد سبوح
نور او در جمال عالم تافت
خبر از برگزید گیش دهد
آدمی زوشده فزون ز ملک
بر شقاوت فزود مرد شقی
کرد تاریک صف انگیون^۴
خواست تاریک، نور مطلق حق
گرچه مکروه مشرکین لثام^۵
همچو شداد چون شدید
کاهل دوزخ ازو کناره زند
جاودان منزلش بود نیران
وای نماینده طریق سداد
ای فرازنده سپهر گران
ای نماینده تمام سُبُل
به حق لا اله الا الله

لغات و ترکیبات

۱- بَرّ: نیکوکار، نیکو کردار.

۲- گلیل: کند، سست و مانده شده، گنگ.

۳- فروز (افروز): روشنائی، درخندگی.

۴- انگلیون: انجیل، منظور کتاب مقدس آسمانی است.

۵- اشاره است به آیه شریفه: يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمِّمُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ می خواهند که نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند و خداوند متعال تمام کننده و کامل نماینده نورش می باشد و گرچه کافران آن را خوش نداشته باشند (سوره صف آیه ۹).

۶- نُمید: (نومید- ناامید): ناامید، مأیوس (استعمال شاذی است که به ضرورت شعری آمده).

یحیی مدرس

(۱۲۵۴-۱۳۴۹ ه. ق)

میرزا یحیی مدرس اصفهانی متخلص به «یحیی» از دانشمندان بنام اصفهان بود. وی در علوم معقول و منقول و معارف اسلامی تبحری خاص داشت. اشعار وی در مدایح و مرثیاتی پیامبر اسلام (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) است. میرزا یحیی مدرس در سال ۱۳۴۹ ه در سن ۹۵ سالگی به دار بقا رحلت کرد. دیوانش به نام «دیوان یحیی» چاپ شده است.

فی نعت ولی الله الاکبر موسی بن جعفر وراثته (علیه السلام)°

خیزید و دواى دل مجروح بیارید
در قالب بى روح خرد روح بیارید
در کشتی طوفان بلا نوح بیارید
چون راه نجاتم شده مفتوح بیارید
هنگام صبح از خم سبوح^۱ بیارید
شایق به صبا حم به صبوحی من قلاش^۲
در طور دل ای چهر منیرت کف موسی
یک جلوه کن و شعله صد طور هویدا
زلف تو چو فرعون و چو موسی به تجلی^۱
کاورده پدیدار ز اژدر ید بیضا^۳

° دیوان یحیی، اثر طبع میرزا یحیی مدرس اصفهانی، کتابفروشی اسلامیة، تهران ص ۱۷۷.

زین مصر ملاح‌ت که تو او را شده دارا
 دعوی انا الله چو فرعون بکن فاش
 افروخته با چهره تو آذر نمرود
 زلف تو زند چنگ چو نمرود به معبود
 آن خط چو خلیل آتش رخ جنت موعود^۴
 بشکستن بازار بتان بود چه مقصود
 بستی و شکستی همه زین طلعت مسعود
 مقصود تویی خواه صمد خواه صنم باش
 ترسم که ز زنار و چلیپای تو ترسا
 در کعبه کنم جای چو ترسا به کلیسا
 کردی پی قتلم به کشیشان چو مواسا^۵
 جان را برسان زود بیاسا و بیاسا
 ای چهر تو خورشید و لب لعل تو عیسی^۱
 از عیسی ام آن فیض که خورشید به خفاش
 شد بر سر خورشید بلال حبشی تاج
 یا چهر محمد بود اندر شب معراج
 یک روز عیان ساخته ای درد و شب داج^۶
 در آن دو شب داج به تیرت دلم آماج
 ای طلعت خلد آیت تو کعبه حجّاج
 زان ابروی چون قبله و خال حجر آشاش
 من موسی و گردیده مرا خضر ملازم
 از بندگی سبط نبی موسی کاظم
 مصباح هدی، شمس ضحی، دُخر اعظم
 از دوحه زهرا^۷، شرف دوده هاشم

نقشی که مزین شد از وخاتم خاتم
 مرآت خدا بنگر و بیدار علی باش
 منهاج مناهج^۸ شد و معراج معارج
 ترتیب مقدم شد و انتاج^۹ نتایج
 هم قاضی حاجت شد و هم باب حوائج
 مشکات هدایت شد و مرقات مدارج
 خلال مشاکل شد و مصباح مناهج
 لاشیء برش هستی و ایجاد برش لاش^{۱۰}
 بر موسی اگر جلوه گر آن نور شد از طور
 خَرَصَعِقَا^{۱۱} داشت الی الحشر از آن نور
 والطور کتابی است که از او شده مسطور
 والنجم خطابی است کز او آمده منظور
 انوار جلالت زنبی یافته موفور
 در طور هویت به خدا داشته کنکاش
 ای عنصرفرخنده زیبای منیفت^{۱۲}
 زان بیش که ادراک کند عقل لطیفت
 مخلوق توراضیف و شد آفاق مزیفت
 در خوان عطا ماه و خور آمد دور غیفت^{۱۳}
 اعلی شرفک^{۱۴} عقل سوی ذات شریف
 پی می برد ارپی ببرد نقش به نقاش
 در معرفت ذات تو ای گوهر نایاب
 در بحر فنا کشتی عقل است به گرداب
 موج است نمی ازیم و خس تابع سیلاب
 هرگز نتوان دید که مستسقی و سیراب

در مطبخ انعام تو خورشید جهان تاب
 بی قدرتر و خوارتر از دانه خشخاش
 فریاد ز جور فلک و کینه دوران
 زنجیر ستم، زهر جفا، گوشه زندان
 ضعف بدن و جسم نحیف و دل نالان
 هتاک و بی باکی عباسی نادان
 و آمده نمودن^{۱۵} به رطب زهر فراوان
 همچون جگرت پاره شد ارکان جهان کاش
 در گوشه زندان به خدا داشت مناجات
 کای ناجی هر هالک و ای قاضی حاجات
 ای حل کن هر مشکل و کافی مهمات^{۱۶}
 بر نیک و بد و زشت و نکو از تو مکافات
 زندانی هارون و گرفتار به آفات
 گه مطرح اطفالم و گه سخره اوباش
 موسی شده افسرده و دلخسته و دلگیر
 از صدمه زندان بلا و غل و زنجیر
 گر همدم من نیست بجز ناله شبگیر
 یا رب تو خلاصم کن از اظلام مطامیر^{۱۷}
 هارون جفا پیشه زمن دیده چه تقصیر
 کازاردم از طعنه گهی، گاه ز پر خاش
 دورم ز عیال خود و هفتم بود این سال
 زندانی ام و بی خبر از حالت اطفال
 نه با خبر از حال و نه آگاه از احوال
 ای کاش مرا مرگ دهد مُرسم آجال^{۱۸}

مرگ است مرا عین بقا غایت آمال
 من شایق وصل وئام و نعمت عظمایش
 آن ناله و آن گریه که در شام و سحر کرد
 از خاک شررزا شد و در سنگ اثر کرد
 اندر رطب آن زهر اثر چون به جگر کرد
 بنیاد وجودش زستم زیر و زبر کرد
 از ناله چو اقطاع^{۱۹} جهان پر ز شرر کرد
 زد بردل «یحیی» شرر از آه شرر زاش

فی نعت ولی الله الاکبر موسی بن جعفر علیهما السلام^{۲۰}

ای ندیم بزم حالی ساز عشرت ساز ساز
 از نوای خار کن بر نغمه شهناز ناز^{۲۰}
 کابلی موی ای حصاری تُرکم، ای شمع طراز
 بلبل اندر نای اصول فاخته آورده باز
 زابلی مطرب به نغمه شور و آهنگ حجاز
 زدره عشاق گه سوی صفاهان، گه عراق^{۲۱}
 الحذر از جور این بیداد گر چرخ، الحذر
 که ندارد غیر خسران نخل دانش را ثمر
 داد در خط فرود، ازرق سپهرم چون مقرر
 کرد خون کاسه سرم از جور دست کاسه گر
 می زشط بصره کن تا خط بغداد ای پسر
 تا بگیرم هفت خط بالاتر از سبع طباق^{۲۲}

کید بهرام فلک آوردم از رفعت فرود

رامح گردون سنان بیژن آمد من فرود^{۲۳}

آن سیاوشم که سودابه فلک از بهر سود

گه به تهمت دامنم آلوده کرد و گه ستود

کرد گرسبوز صفت بس مکرو کین با من حسود

تا بگیرد ترک چرخ از هستیم ضیق الخناق^{۲۴}

شاخ طوطی شد چوشه با فرطا ووسی شجر

ساخته چون فاخته بلبل فراز آن مقر

ای تذر و خوش خرام، ای قمری نیکو سیر

زلف چون بال پرستویت به چهر چون قمر

یک حواصل^{۱۵} را دوزاغ آورده اندر زیر پر

خیز و از خون کبوتر ساز شهدم در مذاق

معتدل شد در لطافت صحن باغ و طرف کشت

شد مساوی در نزاکت کعبه و دیر و کنشت

باغ قانون جوانی عادت پیری بهشت^{۲۶}

ای رخت در زینت و فر، غیرت باغ بهشت

باش تا چندی دگر در موسم اردیبهشت

از بهشتی باده سازد سرخ گل می درایاق^{۲۷}

ای فلک گر قصد قتل کرده ای قم بالعجل^{۲۸}

چند پست از دیگران باشم چون خورشید از زحل^{۲۹}

یا درنگی در بقا کن یا شتابی در اجل

یا نمایم شکوه ات در حضرت شاه اجل

موسیقی کامد چون نورش را تجلی از جبل

گشت از آن مدهوش، موسی، شد جبل را انشاق^{۳۰}

حضرت موسی بن جعفر افتخار من سَبَق^{۳۱}

من سَبَق را در جلالت برده ذات او سبق
دفتر ایجاد را آخر کلام اول ورق

بر وجود وجود ذاتش ما یفسر ما صدق^{۳۲}
شد ز بعد حضرتش جان ملتهب، دل محترق
قرب خورشید ار شود باعث زحل را احتراق
نور طور حق ستایی سینه سینه اوست

یک فروغ انوار بیضا از ید بیضای اوست
معنی اِنّی انا الله^{۳۳} ظاهر از سیمای اوست

قوم موسی را طعام از من و از سلوی اوست
وادی طور است کوی او، دل موسای اوست
مانده اندر تیه حیرانی ز فرط اشتیاق
خضر اسکن در خدم، اسکن در موسی خصال

موسی عیسی کلام و عیسی یوسف جمال
یونس یوشع جلالت، یوشع شعیا^{۳۴} خصال

نوح لقمان دانش و لقمان بوالقاسم کمال
حیدری احمد خصال و احمدی حیدر جلال
جل قدره جفت با مخلوق و چون خلاق طاق
مصطفی را ناصر اندر بدر و یاور در حنین

با علی در خیبر و در کربلا یار حسین
چون حسن زهرای اطهر را مگرم نور عین

جبهه سجّاد و باقر را چو صادق، زیب و زین
آسمان دارد یکی ماه و زمین کاظمین
آمده ظاهر دو خورشید اندر او از یک رواق

یک فلک اجلال، یک گیتی شرف، یک چرخ شان

کاسمانش آستان است آستانش آسمان

هم یمش در آستین وهم جمش در آستان

عیسی اش در بندگان و موسی اش در چاکران

شهد، بی امداد مهرش، همچو زهر جان ستان

زهر اندر جام لطفش، خوشتر از کأس دهاق^{۳۵}

ای زانعام عظامت پیرو برنا، شیخ و شاب

کرده مانند کبوتر طوق طاعت در رقاب

یوسف آسا، اهل مصر دهر را بی ارتیاب^{۳۶}

بنده و آزاد کردی از عطای بی حساب

رشته انعام عامت، خلق گردون را طناب

طوقه الطاف تامت، جسم جوزا را نطاق^{۳۷}

ای موسم^{۳۸} گشته از داغ غلامیت جباه^{۳۸}

نیست بر خلق جهان الا که درگاهت پناه

بخشد انعامت چو ذات کبریا، کوهی به کاه

آرد الطافت فقیری را ز ماهی تا به ماه

در گهت مهر است و «یحیی» ماه با عون الاله^{۳۹}

ماه را تا چند باید داشتن اندر محاق

مرمر را در هجر خاک در گهت گردیده حال

حال آن لب تشنه کافتد دور از آب زلال

صدر می جویم از آنم جاست در صف نعال

بدر می خواهم از آن گردیده جسم چون هلال

همچو سوسفطائیان خوابم ندانم یا خیال؟

زین عقوبت در عوایق^{۴۰} مانده چون فرزند عاق

حضرت را بود دنیسی محبسی دارالملال
 سجن ۴۱ دیگر گوشه زندان هارون هفت سال
 مجلس سؤم فراق اهل و هجران عیال
 زین سه محبس نه فلک رادل زخون شد مال مال
 آه از آن اختر که گردوش فکند اندروبال
 داد از آن زهری که هارونت فکند اندر مذاق
 در رطب زهر تو و زهر حسین از تیر بود
 پاره قلب تو ز زهر، او پاره از شمشیر بود
 توسرت بر خاک و او بر نیزه منزل گیر بود
 منزلش خاکستر و مأوی تو زنجیر بود
 و امصیبت قتل آل مصطفی تقدیر بود
 در مدینه، سامره در طوس و بغداد و عراق

شرح شهادت امام موسی کاظم علیه السلام*

هفتمین قبله اسلام ابا ابراهیم
 کاظم غیظ و در فیض خداوند رحیم
 رویش آن نور که در طور عیان شد به کلیم
 منجی موسی جان، مهلک فرعون رجیم
 بود چون ذات خداوند، بری از همه عیب
 خادم درگه او موسی عمران و شعیب
 موسی آن نور تجلی که شد از طور پدید
 وان ندائی که زحق اتی آنا الله شنید

و آنچه زالقای عصا^{۴۲} وید بیضاش رسید
 «آرتی» گفت و بجز مهلکه قوم ندید
 بود از این موسی در تیه اعادی مسجون^{۴۳}
 بود از این موسی مقتول ز زهر هارون
 رخ یوسف، دل هارون، کف موسی بودش
 علم خاتم، ره آدم، دم عیسی بودش
 دانش خضر و خلیل آیت شعیا بودش
 آنچه خوبان همه را بود به تنها بودش
 فخر احفاد نبی، سید اولاد خلیل
 شرف دوده فرخنده فراسمعیل
 حضرت اکرم او داد به اسلام رواج
 فیض عیسی دم او شد به همه درد علاج
 مهر و قهرش که دو بحراند عظیم الأمواج
 آن یکی عذاب فرات آمد و این ملح اُجاج^{۴۴}
 نیل مصر ارچه نبوده است زیک بحر فزون
 بهر سبطی همه شد آب و به قبطی همه خون
 در گه افخمش ابواب حوایج بُودا
 حضرتش سُلَم و مِرقات^{۴۵} معارج بودا
 او مَقدم پی انتاج نتایج بودا
 همه جا و به همه درد معالج بودا
 سر مکنون خدا مظهر الطاف اله
 به همه سر الهی به کما هی^{۴۶} آگاه
 رفت سالی به بهانه سفر مکه رشید
 در مدینه به سر قبر پیمبر چو رسید

عذر بدتر ز گنه گفت چو فرعون پلید
 کای رسول عربی اجر تو را باد مزید
 ترسم از من نرسانم به سلالت یاسا^{۴۷}
 مسلمین را برسد شق عصا^{۴۸} از موسی
 ضاعف الله غذا به^{۴۹} زبر چشم رسول
 حکم کرد آن که کشیدند جگر بند رسول
 برد با خواری و گشتش سوی بغداد وصول
 داد در مجلس فضل بن ربیعش چون نزول
 گفت: تا سخت بگیرند بر او در محبس
 نکنند یاری و غم خواری احوالش کس
 سالها محبس فضل بن ربیعش جا بود
 زیر زنجیر گران بار زسرتا پا بود
 همدش حضرت حی صمد یکتا بود
 روزها روزه و در ذکر خدا شبها بود
 همه جا در همه احوال خدا یارش بود
 روز و شب حمد و ثنا ورد و دعا کارش بود
 داشت در محبس هارون به خدا راز و نیاز
 روز و شب بر سر سجاده طاعت به نماز
 گاه با ناله و زاری و گهی سوز و گداز
 گفت راز دل سودا زده با واقف راز
 کای خدایی که بجز در گه تونیست مناص^{۵۰}
 کاش می گشتم ازین محبس تاریک خلاص
 یعنی ای کاش مرا مرگ مقرر می شد
 وقت فارغ شدن موسی جعفر می شد

عالم هستی من عالم دیگر می شد

مخلص محبس^{۵۱}، این ظالم ابتر می شد

که ندارم نکنم ناله شبگیر دگر

نیست بر پیکر من طاقت زنجیر دگر

تا به زندان بلا جسم شریفش فرسود

حلم فرمود در اجرای قضا، صبر نمود

بس که بنمود در آن حبس به معبود سجود

با عبای تهی از شخص، ورا فرق نبود

مبتلا بود به حرمان و به هجران عیال

داشت در حبس وطن، هفت و یا هفده سال

خواست از فضل چو هارون دغا قتل امام

دید کاورا به چنین ظلم نباشد اقدام

گفت از این جا بدهیدش به دگر جای مقام

محبس «سندی بن شاهک» دون، نجل حرام^{۵۲}

برد در حبس و بسی صدمه زبیداد زدش

تازیانه به بدن شحنة بغداد زدش

عاقبت زهر جفا زد زشقاوت به رطب

شحنة را داد و از او کشتن شه کرد طلب

داد با ظلم، چو خورد آن شه فرخنده حسب

کرد اثر بر جگر و دست و دهان، سینه و لب

علم الله^{۵۳} کز آن زهر به قلبش چه رسید؟

بیکس و یار به زندان بلا گشت شهید

تا سه روزش چو تن پاک بجای ماند به خاک

چار حمال شده حامل آن پیکر پاک

ناسزا گفتن و هتّاکی قوم بی باک
 شیعیان را به دل غمزده زد از غم چاک
 شد سلیمان ابی جعفر^{۵۴} ازین کارخبر
 چاک زد جامه وزد بر دل غمناک شرر
 بگرفت آن بدن طیب و با صدا عزاز
 کرد مدح و کفن قیمتی اش کرد نیاز
 عاقبت آن قمری شرب و خورشید حجاز
 داشت غسل و کفن و محمل و تابوت و نماز
 نه کس از تاب عطش قلب شریفش بگداخت
 نه کسی اسب جفایش به تن عریان تاخت
 نه بریدند سرش را لب عطشان ز قفا
 نه کسی دست شریفش زیدن کرد جدا
 نه سرش بر سرنی رفت نه در طشت طلا
 هیچ کس بر لب عطشان نزدش چوب جفا
 به فدای سرت ای سید مظلوم، حسین
 که شدی نزد دو شط زآب، تو محروم حسین
 گریه محشر به شفاعت لب خود واکنی
 احدی را سوی فردوس برین جا نکنی
 نظر لطف اگر جانب «یحیی» نکنی
 هیچ کس را چووی افسرده و رسوا نکنی
 وای بر حال تباه وی و روی سیهش
 وای برنامه اعمال سیاه از گنهبش

لغات و ترکیبات

۱- سُیّوح: خداوند تبارک و تعالی.

- ۲- قَلاش: بی نام و ننگ، بی آبرو، مرد بی خبر و مجرد و لوند.
- ۳- ید بیضا: دست سپید، اشاره است به معجزه حضرت موسی (ع).
- ۴- خط نورسته معشوق را به حضرت ابراهیم (ع) و رخسار سرخگون وی را به آتش تشبیه کرده و از سوی دیگر آن را در طراوت به بهشت مانند نموده است.
- ۵- مواسا (= مواسات): یاری کردن به مال و جان، یاریگری.
- ۶- داج: تاریخ.
- ۷- دوحه: درخت، شجره.
- ۸- مناهج: (جمع: مَنهَج - مَنهَج و مَنهاج) راههای روشن.
- ۹- انتاج: (انتاج نتایج) فرا رسیدن هنگام زایش - نتیجه گرفتن از چیزی.
- ۱۰- لاش (= لا شیء): ناچیز.
- ۱۱- حَرَصَصِعًا: اشاره است به آیه: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا، آیه ۴۰ سورة اعراف.
- ۱۲- مُنِف: عالی - برتر - بلند.
- ۱۳- رَغِيف: گرده نان، گرده خمیر.
- ۱۴- اعلی شرفک: شرف برتر، شرف و بزرگی تو بالا و بالا تر است.
- ۱۵- آموده نمودن: آمیختن، درهم آمیختن.
- ۱۶- کافی مهمات: کفایت کننده در کارها و گرفتاریهای مهم، برطرف کننده مشکلات.
- ۱۷- اظلام مطامیر: تاریکیهای زندانهای زیرزمینی (مطامیر: جمع مظموره) اظلام: تاریکی درآمدن - تاریک کردن).
- ۱۸- مُرسم آجال: رسم کننده و تعیین کننده اجلها.
- ۱۹- اقطاع: پاره های زمین.
- ۲۰- خارکن: خارکن و شهنواز نواها و دستگاههای موسیقی است.
- ۲۱- شور، حجاز، عشاق، صفاهان و عراق همه نام دستگاههای موسیقی است.
- ۲۲- سبع طباق: اشاره است به آیه شریفه: الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا... که اشاره دارد به هفت آسمان طبقه طبقه... (سورة ملک آیه ۳).
- ۲۳- شاعر در شکایت از روزگار نیزه انداز آسمان (سماک رامج) را که ستاره ای است به سرنیزه بیژن تشبیه کرده و خود را فرود که هر دو از پهلوانان شاهنامه می باشند و نخستین به دیگری سرنیزه می زند.
- ۲۴- ضیق الخناق: تنگی نفس، نفس گرفتگی؛ شاید نظر شاعر این باشد که ترک چرخ (= مریم) مرا به نابودی کشاند.
- ۲۵- حواصل: مرغی است سفید رنگ که بر کناره آنها نشیند. شاعر چهره محبوب را به حواصل و دو

زلف سیاه وی را به دوزاغ تشبیه کرده است.

۲۶- بهشت: بگذاشت، ماضی ساده از مصدر هشتن، رها کردن، گذاشتن.

۲۷- ایاق (ایاغ): پیاله شراب، ظرف شراب.

۲۸- قُمْ بِالْعَجَل: باشتاب برخیز.

۲۹- اشاره است به این که (زحل) در فلک هفتم است و خورشید در فلک چهارم.

۳۰- انشقاق: شق شدن و از هم شکافته شدن.

۳۱- مَنْ سَبَقَ: کسانی که در گذشته بودند.

۳۲- مَا يُفَسِّرُ مَا صَدَقَ: آنچه را تفسیر می‌کند و تصدیق می‌نماید.

۳۳- إِنِّی أَنَا اللَّهُ: اشاره است به آیه شریفه: «إِنِّی أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا...» و نیز «إِنِّی أَنَا رَبُّکَ...» که حضرت موسی (ع) در کوه طور این ندای غیبی را شنید و مأمور به رسالت گردید.

(رک: آیات ۱۳ و ۱۵ سورة طه).

۳۴- شعبا (اشعیا): از پیغمبران بنی اسرائیل که در زمان «عزریا» پسر «امصیا» از پادشاهان

بنی اسرائیل بود.

۳۵- کَأْسُ دِهَاقٍ: اشاره است به آیه شریفه: «وَكَأْسًا دِهَاقًا» «و جامهای پر شراب» (سورة نبأ

آیه ۳۵).

۳۶- اَرْتِیَابٍ: شک کردن، به شک در افتادن.

۳۷- نَطَاقٍ: کمر بند.

۳۸- مَوْتَمٍ: اسم گذاشته شده، نشان نهاده (ای کسی که جبهه‌ها و پیشانیها از داغ غلامی تونشاندار

است).

۳۹- عَوْنُ الْإِلَهِ: به کمک خداوند.

۴۰- عَوَاقِبُ: (جمع عاقبه) موانع، آسیبها، آفتها.

۴۱- یَسْجَنُ: زندان.

۴۲- الْقَای عَصَا: اشاره است به افگندن عصای موسی (ع) و تبدیل شدن آن به اژدها و آیه شریفه: «قَالَ

أَلْقِهَا يَا مُوسَى فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى... الخ» (آیات ۲۱، ۲۲ و ۲۳ سورة طه).

۴۳- عَذْبُ فَرَاتٍ- مِلْحُ أُجَاجٍ: اشاره است به آیه کریمه: «وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ

سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ...» «و یکسان نیستند دو دریا این شیرین است و نوشیدنش گوارا

این شور است بسیار تلخ...»

(سورة فاطر آیه ۱۴)

۴۵- سَلَمٌ وَمِرْقَاتٍ: نردبان، پلکان.

۴۶- کَمَا هِیَ: چنان که هست.

۴۷- یَاسَا: قانون، حکم، فرمان.

۴۸- شق عصا: اختلاف و هرج و مرج.

۴۹- خداوند عذابش را چند برابر کند.

۵۰- مناص: گریز، گریختن.

۵۱- جای خلاصی و رهایی از زندان.

۵۲- نجل حرام: فرزند حرام، حرامزاده.

۵۳- خدا می داند- خدا آگاه است.

۵۴- سلیمان بن ابی جعفر عموی هارون است که وقتی از واقعه مولمه وفات امام هفتم (ع) باخبر شد

عمامه از سر انداخت و گریبان چاک زد و پای برهنه در پی جنازه آن حضرت شرکت کرد و خود

غسل و حنوط و کفن را تصدی کرد و دستور داد ندا کنند که: هرکس خواهد نظر کند به طیب

بسر طیب بیاید و به سوی جنازه آن امام (ع) نظر کند و همه مردم بغداد گرد آمدند.

(رک: منتهی الآمال ج ۲، باب نهم ص ۳۹۸)

مقدس علیشاه فانی

(۱۲۹۴-۱۳۵۳ ه.ق.)

حسین بن علی محمد متخلص به «مقدس» در سال ۱۲۹۴ ه.ق در مبارکه چشم به جهان گشود. وی از دوران کودکی، علاقه زیادی به کسب علم و کمالات معنوی داشت. در چهل سالگی بر اثر عشق و علاقه به زیارت اعتاب مقدسه و بهره‌مندی از محضر عالمان کامل با پای پیاده عازم نجف اشرف شد و پس از مراجعت به زادگاه خود مبارکه به سرودن اشعار و آثارش درباره‌ی خاندان عصمت و طهارت پرداخت. وفاتش را محرم سال ۱۳۵۳ ه.ق نوشته‌اند. دیوان اشعارش در سال ۱۳۳۶ ه.ش چاپ شده است.

در مدح حضرت موسی بن جعفر (ع)*

نه هر کس شد خدا خوان، می‌توان گفتن خدا دان شد
خدا دان باید اول بود، بعد از آن خدا خوان شد
نه هر کس کرد قربانی ذبیح الله خوانندش
که باید اول اسماعیل شد و آن گاه قربان شد
نه هر سنگی شود هم‌رنگ با یاقوت رمانی^۱
نه هر کس لا فدا از حکمت توان گفتش که لقمان شد
به دستان کس نگردد درستم دستان درین دوران
به دعوی می‌نشاید قیصر و مغفور و خاقان شد
نباشد گر خواص دست و انگشت سلیمانی
زیک انگشت و نقش نگین نتوان سلیمان شد

* گلزار جاویدان، فرامرز زاهدی، کتابفروشی بوذرجمهری، تهران، ص ۲۹۶.

خزف^۲ گوهر نگرده، پشک^۳، مشک وانگبین سرکه

نه هر خرمهره مروارید و لعل و درو مرجان شد

نماز و روزه و خمس و زکوة و حج کند هر کس

نشد ایمان او کامل نه در باطن مسلمان شد

مگو سلمان و مقداد و اباذر مرد حق بودند

بنازم آنکه صدقش بوذر و مقداد و سلمان شد

صفات یوسف و داوود پیدا کن که در یک دم

ز حسنت عالمی حیران، ز لحننت کوه رقصان شد

اگر ملک جهانست جملگی زیر نگین باشد

چه حاصل چون تنت در زیر خاک قبر پنهان شد

خدا را بندگی کردن زبانی نیست مؤمن را

دل از نور عبادت بارگاه عرش رحمان شد

شهنشاهی که اندر وصف بزم قرب معراجش

فُسِّحَانُ الَّذِي أَشْرَى^۴ عیان در کنج زندان شد

امام هفتمین موسی بن جعفر آنکه در عالم

قریب هفت سال از کین اسیر قوم عدوان شد

پناه مذهب و حامی ادیان، قبله ایمان

کز روشن صراط و مذهب و اسلام و ایمان شد

پسند خاطرش تنهائی زندان از آن آمد

که در خلوت دلش محو خدای فرد متان شد

سلیل^۵ حیدر صفدر، چراغ دوده جعفر

کیش اسرافیل از جان خادم و میکال در بان شد

سرور سینه زهرای اطهر نجل پیغمبر

فروغ دیده حیدر، حسن را نور چشمان شد

مه طاسین، شه یاسین لقب کز پرتو نورش
 به چرخ چارمینش سورۃ والشمس تابان شد
 از آن گردید آدم لایق دیهیم کرمنا^۶
 که با او ازال در بندگی، هم عهد و پیمان شد
 چو یوسف خواست با آن شه زند خود لاف یک رنگی
 به زندان هفت سال آن هم قرین با درد و هجران شد
 نبودی پیر راه خضر اگر آن شاه در ظلمات
 یقین همچون سکندربی نصیب از آب حیوان شد
 شهی کز روی او باشد عیان آثار یزدانی
 لبش معجز نما بر خلق چون ختم رسولان شد
 به قدرت دست او خیبر گشا چون شیر یزدانی
 به قوت پنجه اوبت شکن چون شیر یزدان شد
 نبی فطرت، علی طینت، حسن خلقت، حسین سیما
 ملک در مکتب علمش کم از طفل دبستان شد
 مرا کی می رسد کردن ثنا و مدح آن شاهی
 که نازل از خدا در وصف او آیات قرآن شد
 به ذات شمس تابان کی تواند ذره پی بردن
 نشاید قطره آگه از محیط و قعر عمان شد
 کجا مور ضعیف و تاج اورنگ سلیمانی
 چگونه حس حیوان با خبر از حال انسان شد
 هماره دشمنان او مقیم دوزخ و سجین^۷
 مقام دوستانش جنت و فردوس و رضوان شد
 نمی دانم چه تقدیری بود کان شاه ذو القدرت
 به زندان بلا محبوس از جور لعینان شد

دوپایش بود در کند و تنش اندر غل و زنجیر
 دواش اشک چشمان بود و قوتش آه و افغان شد
 مسلمانان چه زهری بود کز حلقوم تا نافش
 گرفت آتش چنان کز سوز او دل مرغ بریان شد
 به موسی ظلم هارون را اگر فرعون می دیدی
 یقین از کرده افعال زشت خود پشیمان شد
 غریبانه به روی خاک زندان جان شیرین را
 نثار راه جانان کرد و جان واصل به جانان شد
 مگو هارون مسلمان بود، اگر اسلام می بودش
 مسلمان از کجا راضی به آزار مسلمان شد؟!
 (مقدس) در عزای موسی جعفر به روز و شب
 زنیش خامه تا صبح قیامت اشکریزان شد

لغات و ترکیبات

- ۱- یاقوت رمانی: یاقوت سرخ شفاف را گویند (معین)
- ۲- خَرْف: سفال.
- ۳- پشک: (به کسریا به ضم اول) سرگین گاویا گوسفند، پشکل.
- ۴- فسبحان الذی أسرى: اشاره است به آیه اول سورة الإسراء که مربوط به معراج حضرت رسول اکرم (ص) می باشد.
- ۵- کرمنّا: اشاره است به آیه شریفه: وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ... (ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آنان را بر مرکب بر و بحر سوار کردیم...) (بخشی از آیه ۶۹ سوره الاسراء).
- ۶- سیجین: جایی است در دوزخ (معین).

مدرس صادقی

(تولد ۱۳۰۴ هـ.ش)

حسین مدرس متخلص به «مدرس» در سال ۱۳۰۴ هـ.ش در اصفهان ولادت یافت. مدرس صادقی تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود به انجام رسانید و چون از طبع شعر و قریحه شاعری برخوردار بود اشعاری در مدح و مدایح و مرثی اهل البیت (علیهم السلام) که در دیوان اشعارش گرد آمده است؛ سرود. حکایات و نصایح ارزنده نیز در دیوان مدرس چاپ شده است.

دیوان مدرس در اصفهان طبع گردید.

در مدح حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر (ع)^۵

آن درگهی که پایه اش از عرش برتر است	دولتسرای حضرت موسی بن جعفر است
آیینۀ جمال خداوند سرمدی	هم مظهر علوم و خصال پیمبر است
در جبهه مبارکش آثار زهد و علم	لعل لبش علامتی از حوض کوثر است
سالار اهل دین بود و فخر اولیا	هفتم امام و حجت خلاق اکبر است
باشد حریم او حرم خاص کبریا	الحق طواف مرقد او حج اکبر است
صحن مطهرش یقین صحن جنت است	ابواب آن زباغ جنان دلگشاست
شاهی که بود مظهر الطاف ایزدی	نوباوه پیمبر و نسل غضنفر ^۱ است
بی حبّ او زکس نشود طاعتی قبول	اعداء او همیشه مخلد در آذر است
باب حوائج است و بود قبله مراد	کهف ارامل است و بشر را مبشر است
بر آستان او همه شاهان نهاده سر	درگاه او پناه گرفتار و مضطر است

یا رب نصیب کن همه را از زیارتش
ای زاده رسول خدا، مقتدای خلق
ارباب حاجتیم و توباب الحوائجی
مداح و ذاکر تو مدرّس زروی عجز
کز فرقتش دو چشم محبّان زخون تراست
مارا هوای کوی شریف تو در سراست
بر حضرت تو رفع حوائج مقرر است
هر صبح و شام، چشم امیدش به این دراست

در مدح حضرت موسی بن جعفر علیه السلام*

شاهی که پشت نه فلک از بهراوخم است
مولای جن و انس و شفیع جهانیان
در هفت آسمان رخ اوزینت و ضیاست
موسی بن جعفر آن که بود نور هفتمین
هر درد را به ظاهر و باطن دوا ازوست
احمد صفت، علی عظمت، فاطمی نژاد
زین العباد را ز عبادت قرین بود
صدق کلام صادق و نور جمال او
او مخزن رضا است که جود جواد از اوست
یا صاحب الجلال و یا قائد الامم
هم مقتدای خلقی و هم مظهر خدا
بر درد بی دوا ی محبّان دوا تویی
باشد حریم محترمت مأمن نجات
در هر دلی که مهر تو بگیرد جایگاه
ای آن که روی حاجت هر کس بسوی توست
باب الحوائجی و مرا هست حاجتی
از لطف عام اگر نکنی حاجتم روا

نور خدا و ملجأ خلق دو عالم است
در هر دو عالم آن ولی الله اعظم است
در هفت ارض مهتری او را مسلم است
بنیان دین احمد از آن شاه محکم است
لطفش به دوستان سبب رفع هر غم است
شبه حسن، سلیل^۲ حسین، نور اعظم است
چون باقرش علوم نبیین مسلم است
در جبهه متور موسای کاظم است
هم مصدر تقی و حسن، نور قائم است
ای آنکه مداح تو خداوند اکرم است
بنیان دین زفیض وجود تو محکم است
لطف حیات بخش به عیسی بن مریم است
بر قلب ریش دوست، لقای تو مرهم است
آن دل محل رحمت خلاق عالم است
فیض تو بهر خلق دو عالم دمام است
کز آن دمام این دل پردرد در غم است
بس طعنه هابه من ز حسودان به هر دم است

در مدح حضرت موسی بن جعفر علیه السلام*

در کاظمین نور خداوند اکبر است
باب الحوائج است و بود غوث^۱ مسلمین
در صبح و شام چشم امید جهانیان
بر هر که نیست دوستی اش در جهان نصیب
باشد حریم او حرم پاک کبریا
الحق که صحن و روضه آن شهر یار دین
بر دوستان زیارت آن روضه نعیم
باشد به آسمان جلالت یگانه شمس
چون ابر نوبهار که در موسم ربیع
هر رحمتی رسید زحق بر جهانیان
ایمان حقیقتی زتولای او بود
ظلمی که از جفای عدو شد به آن امام
کرد از خدا نجات تمام مدام و گفت:
بنما خلاصم از ید هارون و ظلم او
گشت او خلاصم از ستم و جور تا که شد
ز آن زهر پاره پاره شدی قلب آن جناب
وا حسرتا که دردم آخر به آن غریب
باشد «مدرس» از غم آن شاه در فغان

یعنی مزار حضرت موسی بن جعفر است
هر کس به حاجتی رسد از فیض این دراست
از هر طرف گشوده به آن ارض اطهر است
دارد اگر عبادت کونین، کافر است
چون مظهر جمال خداوند داور است
بهرت زباغ جنت و انهار کوثر است
دارالشفاء و مأمن مظلوم و مضطر است
هم او به شهر علم نبی، در جهان دراست
فیضش به عام و خاص در این هفت کشور است
این شهر یار واسطه فیض داور است
او رونق دیانت، و دین زو منثور است
تا حشر غرق خون، دل پاک پیمبر است
یارب نجات از توبه هر کس مقتدر است
چون از تورفع ظلم ز مظلوم و مضطر است
مسموم از رطب که به قلبش چو آذر است
کز آن شراره بردل زهرا وحیدر است
زنجیر و غل انیس و غم و درد دیاور است
هر صبح و شام دیده اش از اشک و خون تراست

لغات و ترکیبات

۱- غضنفر: شیربیشه، اسد- این جا منظور حضرت علی (ع) است.

۲- سلیل: فرزند.

۳- غوث: فریادرس.

آیه الله غروی اصفهانی (کمپانی)

(۱۲۹۶ هـ.ق. — ۱۳۶۱ هـ.ق.)

آیه الله شیخ محمد حسین فرزند حاج محمد حسن است که از بازارگانان معروف کاظمین و اصلاً اهل نخجوان بود. جد اعلای شیخ به اصفهان مهاجرت کرد؛ به همین جهت مرحوم کمپانی به اصفهان انتساب یافت. خانواده اش مردمی متتبع بودند، بدین سبب آیه الله غروی مردی منبع الطبع بار آمد. تحصیلات مقدماتی را در اصفهان و کاظمین پایان برد و بزودی در محضر درس اساتیدی بزرگ همچون «آخوند خراسانی» شرکت جست و نبوغ خود را به ظهور رسانید و پس از رحلت آخوند خراسانی مدرس فقه و اصول گردید و شاگردان بزرگی در حوزه علمیه نجف تربیت نمود. آیه الله غروی آثار زیادی تألیف و تفریر کرد و چون ذوق ادبی سرشاری داشت اشعار زیادی به زبان عربی و فارسی انشاد فرمود که مقداری از آثار فارسی آن زنده یاد در دیوانش به طبع رسیده است. وفات این عالم جلیل القدر در سپیده دم روز پنجم ذی الحجه سال ۱۳۶۱ هـ اتفاق افتاد.

«فی مدح الامام موسی بن جعفر الکاظم سلام الله علیه» *

باز شوری ز سرمی زند سر	شور شیرین لبی پر زشگر
شور عشق بتی ماهر خسار	با قد و قامتی چون صنوبر
حلقه زلف او دام دلها	عنبر آسا به از نافه تر
آنکه در چین زلفش دل من	چون غزالی پریشان و مضطر
روی او دلربا، آفت عقل	بوی او جانفزای روح پرور
غمزه اش جان ستاند به مژگان	که به شمشیر و گاهی به خنجر

شعله روی او آتش افروز
 مطربا شام هجران سحر شد
 ساز عیشی کن و نغمه ای زن
 تا به کوری چشم رقیبان
 ساقیا از خُم عشق جانان
 ساغری سبز همچون زمرد
 باده ای تلخ کآرد به سرشور
 تا مرا توسن طبع سرکش
 تا مرا بلبل نطق گویا
 در مدیح خداند گیتی
 عقل اقدم، امام مقدم
 نسخه عالیات حروف است
 مشرق آفتاب حقیقت
 آن که از نور ذات است مشتق
 کنز مخفی اسرار حکمت
 مظهر غیب مکنون مطلق
 شاه اقلیم حسن الهی
 ترسم از غیرتش گربگویم
 یوسف حسن او صد چو یعقوب
 با گلستان حسنش ندارد
 با کلیم آنچه شد از تجلی
 طور سینا و انی انا الله
 کاظم الغیظ باب الحوائج
 قبه کعبه بارگاهش
 آسمان حلقه ای بر در او

عاشق کوی او چون سمندر
 می دمد صبح و صلی منور
 تا که گوش فلک را کند کر
 بهره بردارم از وصل دلبر
 باده باید بریزی به ساغر
 باده ای همچو یاقوت احمر
 لیک شیرین چو قند مگر
 رام گردد نه پیچد زمن سر
 عندلیبانه گردد ثناگر
 روح عالم، روان پیمبر
 در حدوث زمانی مؤخر
 دفتر عشق و عنوان دفتر
 مطلع نیر ذات انور
 و آنکه در کائنات است مصدر
 معرفت راست تا بنده گوهر
 اسم اعظم در او رسم مضمّر
 کز ستایش بسی هست برتر
 ماه کنعان غلامی است در بر
 در کمنند فراقش مستخر
 پرور آزر هراسی زآذر
 می کنند نور او صد برابر
 روضه قدس و موسی بن جعفر
 صائم الدهر فی البرد والحر
 قبله الناس فی البحر والبر
 بلکه از حلقه ای نیز کمتر

آستان ملک پاسبانش	کوی امّید کسری ^۱ و قیصر
مستجیر ^۱ درش دشمن و دوست	مستجار ^۲ مسلمان و کافر
ای مدیر مناطق دمام	وای مدار دوائر سراسر
نقطه خطّه صبر و تسلیم	در محیط مکارم چو محور
در حقیقت تویی شاه مطلق	در طریقت تویی پیر و رهبر
در شریعت تو هفتم امامی	حاکم و معنی چار دفتر ^۳
عرش را فرش راه تو خواندم	هاتفی گفت: ای پست منظر
طائر سدره المنتهی ^۱ را	طائر همّتش بشکند پر
اولین پایه اش قاب قوسین	آخرین پایه بگذار و بگذر
آنچه در قوه ^۲ و هم ناید	کی تواند کند عقل باور
ای امید دل مستمندان	نیست این رسم آقا و چاکر
	یا بیفکن مرا در چه گور
	یا که از چاه محنت برآور

فی رثاء الامام موسی کاظم علیه السلام *

عمری ار موسی کاظم زجفا مسجون بود
 در صدف، گوهر بحر عظمت مکنون بود
 مظهر غیب مصون بود و حجاب ازلی
 اسم اعظم ز نخست از همه کس مخزون بود
 ماه کنعان بُد و شد گاه تنزل در چاه
 یا که زندانِ شکم ماهی و او ذوالنون^۴ بود
 کاظم الغیظ که با صبر و شکیبائی او
 صبر ایوب چو یک قطره که با جیحون بود

پرتوی بود که تابید از این نور جمال
آن تجلی که دل موسی از او مفتون بود
پور عمران نکشید آنچه که موسی زرشید
ظلم فرعون نه که همچون ستم هارون بود
پای در سلسله سر سلسله عشق نهاد
لیلی حسن ازل را زازل مفتون بود
سندی از زهر ستم ریخت به کامش چه عجب؟!
تلخی کام وی از تلخی زهر، افزون بود
از رطب سوخته موسی چوزانگور رضا
نخل وحدت ثمرش میوه گوناگون بود
کس ندانست در آن حال که حالش چون گشت
غمگسار وی و غمپر و روی، بیچون بود
گر به مطموره^۵ غریبانه به جانان جان داد
دل بیگانه و خویش از غم او پر خون بود
شحنه شهر اگر شهره نمودش چون مهر
لیک از بار غمش فلک فلک مشحون^۶ بود

«فی رثاء ابی الحسن موسی کاظم سلام الله علیه»^۷

بند اول

زندانیان عشق چو شب را سحر کنند	از نور شمع و اشک روانش خبر کنند
مانند غنچه سر به گریبان در آورند	شور و نوای بلبل شوریده سر کنند
چون سر به خشت یا که به زانوی غم نهند	یک باره سر زکنگره عرش بر کنند
با آن شکسته حالی و بی بال و بی پری	تا آشیان قدس بخوبی سفر کنند
چون رهسپر شوند به سینای طور عشق	از شوق سینه را سپر هر خطر کنند

آنان کزین معامله هستند بی خبر بر گو که تا به محبس هارون نظر کنند
تا بنگرند گنج حقیقت به کنج غم آن لعل خشک را به دُر اشک تر کنند
برپا کنند حلقه ماتم به یاد او تا عرش و فرش را همه زیر و زیر کنند
آتش به عرصه ملکوت قدم زنند ملک خدوٹ را زغمش پر شرر کنند
تا شد به زیر سلسله سر حلقه عقول
افتاده شور و غلغله در حلقه عقول

بند دوم

از گردش فلک سرو سالار سلسله شد در کمند عشق گرفتار سلسله
آنکو مدار دایره عدل و داد بود شد در زمانه نقطه پرگار سلسله
نبود هزار یوسف مصری بهای او آن یوسفی که بود خریدار سلسله
تادست و پاو گردن او شد بزیرغل رونق گرفت زان همه بازار سلسله
هرگز گلی ندید ز خار آنچه را که دید آن عنصر لطیف ز آزار سلسله
آگه ز کار سلسله جز کرد گار نیست کان نازنین چه دید ز کردار سلسله
غمخوار و یار تا نفس آخرین نداشت نگشود دیده جز که به دیدار سلسله
جان شد جدا و سلسله از هم جدا نشد گویی وفا نبود مگر کار سلسله
جانها فدای آن تن تنها که از غمش خون می گریست دیده خونبار سلسله
این قصه غصه ای است جهان سوز و جانگداز
کوتاه کن که سلسله دارد سر دراز

بند سوم

شد سرنگون چو یوسف دوران به چاه غم
از عقل پیر شد به فلک دود آه غم
زندان چنان ز غنچه خندان او گریست
کز گلشن زمانه در آمد گیاه غم

مجنون صفت زغصه لیلی نهاد سر
 پیر خرد به دشت غم از خانقاه غم
 چون سر نهاد سرور دوران به روی خشت
 افشاند بر سر همه خاک سیاه غم
 افتاد چون بساط سلیمان به دست دیو
 بنشست جای باغ ارم دستگاه غم
 آن خضر رهنما که لبش بود جانفزا
 عالم زسوز او شده سرگرد راه غم
 شاهی که بود سرور آزادگان دهر
 شد در کمند غصه اسیر سپاه غم
 باب الحوائج آنکه فلک در پناه اوست
 عمری زبیکسی بشد اندر پناه غم
 آن خسروی که گیتی از او خرم است، شد
 زندان غم قلمرو و او پادشاه غم
 خون می رود ز دیده انجم به حال او
 گر بنگرد به پیکر همچون هلال او

لغات و ترکیبات

- ۱- مستحیر: زنهار خواهند، پناه برنده.
- ۲- مستجار: امان خواسته، پناهگاه.
- ۳- چهار دفتر: تورات موسی (ع) - زبور داود (ع) - انجیل عیسی (ع) - قرآن محمد (ص).
- ۴- ذو النون (صاحب ماهی): لقب یونس بن متى.
- ۵- مظموره: سرداب، نهانخانه، زندان مخفی (جمع آن: مطامیر).
- ۶- فُلک مشحون: کشتی پرو انباشته. این ترکیب از آیه ۴۲ سوره یس گرفته شده است که می فرماید: «وَأَيُّ لَهِمْ أَنَا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ: و آیتی است برای ایشان که ما فرزندان شان را در کشتی پر کرده شده ای بار کردیم.».

صغیر اصفهانی

(۱۳۱۲-۱۳۹۰ ه.ق)

محمد حسین اصفهانی متخلص به صغیر در سال ۱۳۱۲ قمری در اصفهان متولد شد و چون از اوان کودکی به سرودن شعر آغاز کرده بود به «صغیر» متخلص گردید. صغیر از سال ۱۳۳۴ ه.ق که انجمن دانشکده در اصفهان تأسیس گردید؛ با این انجمن همکاری داشت. وی از سرسپردگان سلسله نعمة اللهی بشمار می‌رفت و دست ارادت به آقامیرزا عباس صابر علیشاه داد. بیشتر اشعارش در مسائل عرفانی و مدایح اهل بیت علیهم السلام بویژه مدح مولی الموالی حضرت علی (ع) است. دیوان اشعار و مصیبت‌نامه‌اش در اصفهان چاپ شده است.

در مدح سید اطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام*

ای لعبت نسرين بدن لاله بنا گوش	وای ماه شکر خند، شکر ریز، شکر نوش
گر نیست تور ا خاک ره، ای سرو قبا پوش	باری است گران بودن این سر به سر دوش
ای در خم چوگان تو سرها همه چون گو	
صد طعنه زاغیا رتوای دوست شنیدم	صد گونه ستم از تو در ایام کشیدم
امید خلاص از تو من را بریدم	آن دم که مقتید به دو گیسوی تو دیدم
صد دل به یکی حلقه و صد جان به یکی مو	
تا کار من افتاده به روی چومه یار	چون چشم خود از درد مرا ساخته بیمار
گاهی به زمین رخ نهم و گاه به دیوار	با این همه غم اوز پی قتل من زار
گه تیر مژه آرد و گه خنجر ابرو	

* کتاب مصیبت‌نامه، صغیر اصفهانی، چاپ کتابفروشی ثقی اصفهان، ۱۳۴۸، صفحه ۹۹.

تادیده ام ای سرو تور اسیب ز نخدان آسیب غمش کرده مراسر به گریان
زان پیش که از حسرت آن سیب دهم جان رحمی کن وده کام من از لیموی پستان
ای رنگ من از حسرت تو زرد چولیمو

ابروی تو یاتغ کج اندر کف ماه است گیسوی تو یا از من دلسوخته آه است
موی توبه رخ یابه گل افشاندۀ گیاه است در کنج لب ترک من این خال سیاه است
یا جا به لب آب بقا ساخته هندو

ای برده به زلف سیه خود دل عالم عالم شده آشفته از آن طره پر خم
خم قامت من همچو کمان ساختی از غم غم نیست مرا اگر شوی ای ترک توهدم
همدم نه سزاوار بود جز تو پری رو

بازای که گلزار ز گل گشته معطر بلبل چویکی واعظ بنشسته به منبر
گه حمد خدا گوید و گه نعت پیمبر گه مدح امام دوسر اموسی جعفر
کاو راست دو صد موسی عمران آرتی^۱ گو

تنهانه ملک بردر او آمده دربان کز بهر غلامیش زجان تاخته غلمان^۲
سازند مگر گرجل بصر ازدل و از جان حوران بهشتی به در آن شه ذیشان
رو بند غبار ره زوار به گیسو

ای زاده زهر اخلف سید لولاک^۳ در بزم عزای تو ملک بادل صد چاک
بال و پر خود فرس کند بر زبر خاک از شمع حریم تو یکی شعله در افلاک
بیضا^۴ شد و چون فصل تورخ تافت به هرسو

گر بست به زنجیر تور اخمص سیه دل کی کاسته شد رتبه شیران ز سلاسل
گردون پی تعظیم تو این سان شده مایل با کوی توهر گز نتوان کرد مقابل
گر گنبد مینا بود و روضه مینو

روی توبه نور احدی آمده مظهر شخص توبه شرع نبوی سید و سرور
بی مهر توای نوگل گلزار پیمبر بر پای نخیزد به دمن لاله احمر
و ز خاک نروید به چمن سنبل خوشبو

پوئیم گرامر و ز تور اراه محبت دیگر چه غم از وحشت فردای قیامت

از ما کنی آن روز گراز لطف شفاعت بی رنج و تعب جای نماییم به جنت
 با اینکه نیاید گنه ما به ترازو
 ای نور خدا شمع هدی، مصدر ایمان دریای عطا، بحر سخا، منبع احسان
 ای یوسف آل نبی، ای مظهر یزدان افسوس که گردید توراجای به زندان
 از کینه دیرینه هارون جفا جو
 صد آه که چون ازستم قوم ستمکار بنشست ترا زهر جفا بردل افگار
 افروخته شد خرم جانت همه یکبار وز درد شدی باغل و زنجیر گرانبار
 غلطان به روی خاک ز پهلوی به پهلوی
 ای شاه حجازی به چه تقصیر به بغداد مسموم نمودند تور از ره بیداد
 مارا غم قتل توشها کی رود از یاد الحق که بود ناسخ بدفع علی شداد
 ظلمی که عیان گشت از آن فرقه بدخو
 کلب تو «صغیر» آن که تراهست ثناخوان کمتر بود از مور و تو برتر ز سلیمان
 ران ملخش تحفه که در بخشش عصیان ضامن شوی اش نزد خدا از ره احسان
 ای زاده آزاده تو ضامن آهو

درباره حرم مظهر کاظمین علیهما السلام گوید:

چون شد تراب مدفن اولاد بو تراب عرش عظیم گفت که یالیتنی تراب^۵
 صد بار بارک الله از این بارگاه قدس کز یمن آن پیا بود این نیلگون قباب^۶
 زین آستان کنند مگر چشم جان که حیل^۷ دایم فرشتگان به ایابند یا ذهاب
 نبود عجب در این حرم از فرط احترام پیش از سؤال گر که دعا گشت مستجاب
 پهلوی به عرش می زند این مرقد شریف زین رو که باد و سبب نبی دارد انتساب
 یک روح درد و پیکر و یک شخص باد و اسم یک نور درد و دیده و یک شرح درد و باب

• دیوان قصاید و غزلیات، صغیر اصفهانی، چاپ ثقفی اصفهان، ص ۳۹۷ (این قصیده درباره تاریخ نصب در حرم مظهر است).

اول جناب موسی کاظم که گشته است
 در دات او نهفته صفات محمدی
 دوم، نهم امام بحق حضرت جواد
 فرزند مرتضی و جگر گوشه رضا
 موسی به طور مقتبس از نور آن جناب
 آن سان که بوی گل بود آماده در گلاب
 کز ذکر نام او برهد دل ز التهاب
 مقصود چار مادر و منظور هفت باب^۸...

لغات و ترکیبات

- ۱- اَوْقَى: اشاره است به آیه: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرَ إِلَيْكَ...» (آیه ۱۴۳ سورة اعراف) موسی (ع) به درخواست جاهلانه قوم خود تقاضای دیدن خدا را می نماید و پاسخ: (لن ترانی) هرگز مرا نخواهی دید می شنود.
- ۲- غلمان: (جمع غلام: پسر بچه) خدمتگزاران بهشت.
- ۳- سید لولاک: حضرت پیامبر خاتم (ص) است و اشاره دارد به حدیث قدسی: لولاک لما خلقت الافلاک: اگر تو نبودی افلاک را خلق نمی کردم.
- ۴- بیضا: خورشید.
- ۵- یا لیتنی تراب: بخشی است از آیه ۴۰ سورة نبا که کافران در روز قیامت گویند: کاش خاک بودم.
- ۶- قباب: (جمع: قبه): گنبد ها.
- ۷- کحیل: سرمه کشیده.
- ۸- منظور از چهار مادر (امهات اربعه) چهار عنصر است: آب، خاک، باد و آتش. و مقصود از هفت باب (هفت پدر) (آباء سبعة): هفت ستاره است.

مفتون همدانی

(۱۲۶۸ ه.ش — ۱۳۳۴ ه.ش)

مفتون همدانی در سال ۱۲۶۸ هجری شمسی در همدان ولادت یافت. تحصیلات ابتدائی و مقدماتی خود را در مدرسه قدیمی زنگنه همدان به انجام رسانید و از هیئت و نجوم نیز معلوماتی کسب کرد ولی به مناسبت تربیت در محیط ادب و عرفان به ادبیات و سخنوری گرایش خاصی داشت. مفتون علاوه بر سیر و سلوک عارفانه در انجمن ادبی همدان نیز شرکت می‌کرد و اشعاری می‌سرود. وی در سال ۱۳۳۴ ه.ش چشم از جهان فرو بست. دیوان مفتون شامل قصاید، غزلیات و ترکیب‌بندها در سال ۱۳۳۴ ه.ش در همدان چاپ شده است.

در نعت هفتم امام شیعه (ع)^۰

موسای عیسوی دم، هفتم امام شیعه	از کظم غیظ افزود بر احترام شیعه
آید شمیم جنت زو بر مشام شیعه	گشتند زان‌شاه دین، شاهان غلام شیعه
بگرفت چون که آن شاه بر کف زمام شیعه	گردید نور ایمان ظلمت زدای شیعه

* * *

آه! از جفای هارون و زکید چرخ، افغان	باغم چه کردیک عمر آن گنج، کنج زندان
این است رسم اسلام؟ این بود رحم و ایمان؟	کافر هم این چنین نیست ای قوم نامسلمان
داندهر آن که خواند تاریخ جمله ادیان	این ظلم را نکرده کافر، چه جای اسلام

محمد علی اصفهانی

(تولد ۱۳۱۶ هـ. ق)

محمد علی روضه خوان اصفهانی فرزند میرزا محمد حسین واعظ معروف به «عارفچه» در اصفهان ولادت یافت. پس از تحصیلات مقدمات و کسب علوم اسلامی به ارشاد و وعظ پرداخت. به طوری که خود در کتاب «هدیه المعصومین» نگاشته است؛ مدایح و مرثیاتی اهل البیت (ع) که مورد علاقه اش بوده است از سال ۱۳۴۶ هـ آغاز کرده و تا سال ۱۳۴۷ هـ پایان آورده و آن را «هدیه المعصومین» نامیده است. مجموعه اشعارش در اصفهان در سال ۱۳۵۰ هـ. ق به چاپ سنگی رسیده است.

«هذا المختص في مدح الامام السابع مولانا موسى بن جعفر عليهما السلام»^۱

آن موسی جعفر که درش باب نجات است خاک ره او آبروی آب حیات است
فریادرس شیعه به هنگام ممات است ذاتش به خدامظهر اسماء و صفات است

موسی بود اندر سر کوش «آزنی»^۱ گو

آن مظهر احکام نبی مظهر دادار همنام کلیم و خلف احمد مختار
آن حجت هفتم که یکی بُدزده و چار بردر گه پاکش همه شاهان جهاندار

چون بنده شب و روز نهند از دل و جان رو

چون احمد مرسل بود از خلقت و از خو چون حیدر صفر بود از قوت بازو
خورشید فلک، ذره بود پیش رخ او گلهای جنان در چمن روضه مینو

هریک بگرفته زگل عارض او بو

هر روز و شبی قبله دین حجتِ سابع بودی به مناجات خدا خاضع و خاشع
در بندگی حق همه دم ساجد و راکع بودش به زبان نام خدا بادل خاضع

جز ذکر خدا کس نشنیدی سخن از او

ای حجتِ هفتم که تویی مظهر ذوالمن آن را که بود حبل ولای توبه گردن
از حادثه جور زمان آمده ایمن در مدح و ثنای توبه ناطقه الکن

هر چند که رخس سخن آید به تکاپو

پیدا ز رخ خوب توانوار الهی هستند به حکم توزمه تا که به ماهی
خُدّام درت راهمه عار است ز شاهی در نعت تو ذرات جهان اند کماهی

بر یاد تو در نغمه همی قمری و تیهو

ای آنکه توران ز د خدا قدر عظیم است آنجا که تویی غیرت جئات نعیم است
شاد است هر آن کس که به کوی تو مقیم است شرمنده خوان کرم ت هر که کریم است

سنگ در تو طعنه زن گوهر و لولو

ای کعبه جان قبله دل روی تو باشد محراب دعا طاق دوا بروی تو باشد
روی دل ارباب و فاسوی تو باشد شاد آن که مقیم حرم کوی تو باشد

کز کعبه فزون است تو را رتبه مشکو^۲

آن سرور عالم که سلیمان جهان بود در زیر نگینش همه کون و مکان بود
در بصره زغم از بصرش اشک روان بود پایسته به زنجیر و به صد آه و فغان بود

از دست فلک باز در غم شده بر او

خلقی زده اند در غم او حلقه ماتم هم حلقه به گوش در روی جمله عالم
مردم همه زین واقعه در محنت و در غم هر یک به دو صد آه و فغان دیده پر نم

دارند سر از غم همگی بر سر زانو

جبریل امین در غم او آمده گریان تنهانه هم او باشد ازین واقعه نالان
تا خاتم از آدم همه زین غصه پریشان در ماتم آن مظهر دین مظهر یزدان

هم شیر خدا در غم و هم ضامن آهو

شاهی که ملائک بسرودند ثنائیش بر پای نمودند به فردوس عزایش
در سلسله سائیده چو شد ساق دوپایش بشنید چو زهرابه جنان بانگ نوایش

از غم بخراشید رخ و کند زسرمو

آوخ که به مطموره زندان بلا بود در سختی و تاریکی و در رنج و عذاب بود
با این همه غم بر سر تسلیم و رضا بود ذکرش همه قرآن و مناجات و دعا بود

بودی همه دم زمزمه اش نغمه یا هو

نالید شه دین زغم محنت ایام می گفت شبی با ملایک خالق علام
ای آنکه خلاصی دهی ارواح زاجسام اطفال برون آوری از پرده ارحام

یا رب برهانم ز کف قوم جفا جو

روزی به سرش بیندی بیدین زدرآمد پر خشم و غضب بار طب پر شرآمد
چون دید شهش خون جگر از بصر آمد دانست که عمرش دگر اینک بسرآمد

با ظلم و جفا و ستم دشمن بدخو

شد کشته چو از زهر جفا حجت باری از چشم فلک در غم او خون شده جاری
زین غصه نمودند ملایک همه زاری شد روز به مردم زالم چون شب تاری

بر شد بسوی هفت فلک ناله زشش سو

از جانب هارون جفا کیش ستمکار مأمور چو گشتند غلامان دل آزار
از بهر برون بردن آن سرور برابر دیدند هنوزش به غل و گند گرفتار

بر خاک نهاده ز پی سجده حق، رو

بردند زندان بدن شاه چو بیرون بگریست براو مهر و مه و اختر گردون
در خلدن بی گشت ازین واقعه دل خون در ماتم آن سرور دین حجت بی چون

بگذشت فغان همه از گنبد نه تو

مردم جسد اطهر او را چو بدیدند در ماتم آواہ شرربار کشیدند
زان حادثه از جان طمع خویش بریدند بایکد گرا هسته بگفتند و شنیدند

نه گبر چنین ظلم نموده است و نه هندو

در ماه رجب چون شه دین رفت زدنیآ آمد به فغان در غم او حضرت زهرا

بگریست براومرغ هوا، ماهی دریا هم دیده خورشید، هم این گنبد مینا
 رضوان شده ماتم زده در روضه مینو
 جویی تو اگر درد جهان طالع فیروز مهر شه دین موسی جعفر به دل اندوز
 چون مدحت او هست تو را پیشه شب و روز از طبع گهر ریز و ازین نظم دل افروز
 زبید که کنی فخر تو بر خواجه و خواجو
 تا خلق جهانند در این واقعه افکار تا چشم ملک باشد ازین حادثه خونبار
 تا هست فلک شیوه او کینه و آزار تا نیست در آفاق یکی یار وفادار
 اندر دو جهان دشمن دین باد سیه رو

ایضاً فی مناقب الامام السابع باب الحوائج مولانا موسی بن جعفر علیهما
 السلام ومصائبه*

مقتدای خلق عالم مظهر پروردگار
 عاَلِم اسرار غیب و خسرو ذو اقتدار
 دره التاج شرافت موسی جعفر که هست
 مُظهِر احکام دین و مظهر پروردگار
 نوگل بستان حیدر آنکه شاهان جهان
 پیش عز و جاه و شانش جملگی باشند خوار
 هفت دریا پیش ابر جود او چون قطره ای
 صد چو حاتم در بر انعام عامش شرمسار
 شافع روز جزا باشد به حکم ذوالمنن
 ناظم کار قضا باشد به امر کردگار
 آه آن گنج معانی با دو صد رنج و الم
 کرد منزل گنج زندان از جفای روزگار

بود در زندان غم چندی گرفتار محن
 از جفا و کینه آن دشمنان نابکار
 روز و شب در خانه دشمن پی فرمان دوست
 بود از جان روبه درگاه الهی، خاکسار
 آنکه بودی در ازل سر حلقه عشاق حق
 بسته شد پایش به زنجیر و شدی جسمش نزار
 یگه تاز عرصه میدان وحدت روز و شب
 بود در زندان محنت با دو چشم اشکبار
 عاقبت از کینه و بیداد هارون الرشید
 شد ز زهر جانستان آن سرور دین دلفگار
 گشت او چون بیقرار از سوزش زهر ستم
 رفت از دنیا به صد غم جانب دار القرار
 تا سه روز آن پیکر پاک امام راستین
 بر زمین ماندی ز جور این سپهر کج مدار
 خسروا «عارفچه» کاندل خیل خدام شماس
 دارد امید شفاعت از شما روز شمار
 صورت مدح تو را آورده از دریای فکر
 تا کشد در سلک معنی همچو در شاهوار
 تا که بلبل را بود بسته نفس فصل خزان
 تا کند غنچه دهن باز از نسیم نوبهار
 دوستان را بود در خلد بر سرتاج نور
 دشمنان را بود جا در سقر در قمر نار

لغات و ترکیبات

۱- آرئی: اشاره است به آیه: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اِنِّیْ اَنْظُرُ الِیکَ...

- «و چون موسی (ع) وقت معین به وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت؛ موسی (به تقاضای قوم خود) عرض کرد: خدایا خود را به من بنما...».
- ۲- مشکو: (مشکوی): کوشک، قصر، بالاخانه، حرمسرا.
- ۳- مظلومه: زیرزمین، نهانخانه- زندان پنهانی، نهانگاه.
- ۴- دارالقرآن: بهشت.

خوشدل تهرانی

(تولد ۱۲۹۳ ه. ش)

علی اکبر خوشدل در دهم مرداد ماه ۱۲۹۳ ه. ش در تهران ولادت یافت. وی فرزند حاج محمد رحیم صلح خواه است که در سال ۱۲۹۹ ه. ش دارفانی را وداع گفت و فرزندش در آن زمان پنج ساله بود. پس از تحصیل مقدمات، چون طبعی روان و ذوقی وافر داشت به سرودن اشعار از قصیده و مثنوی و غزل پرداخت. بسیاری از اشعارش در مدایح و مناقب ائمه معصومین علیهم السلام است. دیوان اشعار خوشدل تهرانی در شهریور ماه ۱۳۴۸ ه. ش چاپ شده است.

در مدح حضرت باب الحوائج امام موسی کاظم علیه السلام*

ای خوش آن رهرو که گام اندر ره داورزند
تا ز راه بندگی برفرق جان افسرزند
گردد از شب زنده داری همدم پروین و ماه
تا که پا بر تارک نه طارم اخضرزند
ناخن دل را نسازد بند بر این خاکدان
طایر جاناش فراز عرش اعلا پرزند
همت خود را کند والا چوبیند آفتاب
صبحگاه از قله البرز اول سرزند
تا به عقبی شادی جاوید را آرد به دست
در جهان از کلبه دل‌های غمگین درزند

حیف باشد آدمی گرنیست نوشش همچونحل
 کژدم آسا، نیش کین بر مردم مضطرزند
 دست یاری گرننداری پس دهان را بسته دار
 حرف بد کی بر فقیران، مرد دانشورزند؟
 کیفر خائن روا باشد به حکم عقل و شرع
 خون فاسد را طبیب کاردان نشترزند
 مهر خود را مرد حق چون مهر ننماید دریغ
 مهر آری پرتو خود را به بحر و برزند
 همچنین مرد خدا از راه ایمان و خلوص
 همچو «خوشدل» دم زمدح موسی جعفرزند
 حضرت موسای کاظم آن که کظم غیظ^۱ وی
 آب لطف و مغفرت بر دوزخ و آذرزند
 آنکه پا در جای پای احمد مرسل نهد
 و آنکه گام اندر طریق حیدر صفدرزند
 آنکه با نیروی مظلومیت و محبوسی اش
 پای بر دیهیم هارون ستمگسترزند
 آن شهنشاهی که کمتر بنده دربار وی
 ناز بر کسری فروشد؛ طعنه بر قیصرزند
 آنکه چون هارون فرستادی به زندانش کنیز
 تا مگر طعنی به شه با دست آن دخترزند
 شاه بودی در نماز و گشت دختر گرم ناز
 تا که خود با دلبری راه شه بافر؛ زند
 شه نکردی التفات و بعد پایان نماز
 حوریان دادش نشان تا دم زخود کمترزند

چون چنین دیدی کنیزافتادی و رفتی زهوش
گفت: چون هوش آمدی، کس کی ره سرورزند؟
در حریم عصمتت ما را نباشد هیچ راه
کی توان کس طعن و دق برپور پیغمبرزند؟
باری از باب الحوائج خواه گر حاجت تراست
غیر این در مرد دانا کی در دیگرزند؟
«خوشدل» از باب الحوائج کن طلب حاجات خویش
خوشدل آن کوباب کوی حجت داورزند

ایضاً چکامه دیگر در مدح و منقبت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام*

تا کی باشی به رنج و محنت اندر رازق مطلق دهاد رزق مقدر واله مباش از فسون چرخ فسونگر و آن یک خواهد ترا شکسته و مضطر کشته بسان من و تو صدها شوهر یا چه به جا مانده از شتون سکندر نی اثر از تخت و تاج و شوکت قیصر خسرو و کاووس و طوس و ایرج و نوذر طعمه موران شدند و ماران، یکسر هم تونیابی نظیر اینان افسر باش به فکر سرای و منزل دیگر شو متوکل به لطف خالق اکبر شو متوکل به ذیل موسی جعفر	چند دلا از غم زمانه مکدر غصه روزی مخور که بر همه مرزوق غره مشو از فریب گیتی غدار این یک خواهد ترا پریش و جگر خون دل به عروس جهان مبنده که این زال کو؟ به کجاشد شکوه و حکمت دارا؟ نیست نشان از جلال و حشمت کسری رستم و گودرز و گیو و سام نریمان بنگر خفتند زیر خاک تمامی خود تونداری بسان آنان نیرو چون که چنین است دل مده به زمانه خواهی اگر رستگاری دو جهان را بعد توکل به حق چو «خوشدل» شاعر
--	---

حجّت هفتم یگانه صاحب و مولا
 خسرو دنیا و دین، خلیفه صادق
 نور دو چشم رسول و مظهر یزدان
 آن که نبی^۳ را مبین است و مفسر
 شافع محشر چنان که مظهر داور
 عقل مصوّر چنان که روح مجسم
 آیت فیض خدای از سر تا پا
 عارف راز نهان به ظاهر و باطن
 حضرت باب الحوائج آنکه ز رحمت
 آه که با این مقام و منزلت و شان
 حجّت هفتم خجسته سید و سرور
 حامی شرع مبین و سیله داور
 قوت قلب بتول و زاده حیدر
 و آنکه نبی را معاون آمد و یاور
 مظهر داور چنان که شافع محشر
 روح مجسم چنان که عقل مصور
 آینه حق نمای از پا تا سر
 عالم علم لدن زاول و آخر
 قاضی حاجات خلق آمده یکسر
 گشت شهید از جفای خصم ستمگر

بعد ده و چار سال ماندن زندان

زهر جفا ساخت کار آن شه بافر

لغات و ترکیبات

۱- کظم غیظ: فرو خوردن خشم، خودداری از خشم.

۲- درباره کنیزی که هارون برای موسی بن جعفر (ع) به زندان فرستاد (رک: باب نهم منتهی الآمال

صفحه ۸).

۳- نبی: قرآن.

آیتی بیرجندی

(۱۳۱۰ هـ. ق. - ۱۳۵۰ هـ. ش)

شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی ملقب به ضیاء الدین و متخلص به «ضیاء» در سال ۱۳۱۰ هـ. ق ولادت یافت و در بیرجند به تحصیلات مقدماتی پرداخت و از محضر والد دانشمندش آیه الله شیخ محمد باقر گازاری که عالمی مجتهد و استادی عالقدر بود؛ کسب کمال کرد. سپس برای تکمیل تحصیلات عالیه به نجف اشرف سفر کرد و به درجه اجتهاد نائل آمد. مرحوم آیتی افزون بر مراتب علمی، طبعی لطیف و نکته سنج داشت و اشعاری نغز می سرود. از جمله آثار وی، بهارستان، مثنوی مقادرات الابرار و در غلطان و فرائد العقول است. آیتی در سال ۱۳۵۰ هـ. ش چشم از جهات فرو بست - آثارش عموماً چاپ شده است.

در مناقب امام همام، الامام الصّائم القائم، ابی الحسن موسی الکاظم (ع)°

سلامّ علی اهل وحی و فرقان	سلامّ علی سادة الانس والجان
سلامّ علی اهل بیت النّبوه	که مشکوه دین اند و مصباح ایمان
سلامی فروزنده، چون نجم درّی	سلامی درخشنده، چون درّ غلطان
سلامی فرج زاء، چو باد بهاری	سلامی گهر ریز، چون ابر نیسان
سلامی که گری المثل شد ممثل	شود درّ غلطان و یاقوت رمان
سلامی نکو چون نسیم بهشتی	سلامی معطر چو گل در گلستان
سلامی معنبر، به از نافه چین	سلامی روان بخش، چون روح وریحان

سلامی مهتا^۲ تر از من و سلوی^۳
 سلامی چو باد صبا، عیسوی دم
 نثار رواقی که بر آستانش
 رواقی، مهین روضه‌ای، خلد آیین
 رواقی که ز اشراق نور و تجلی
 لقد حلّ فیها امام یباهی
 شه آسمان قدر موسی بن جعفر
 مهین شهر یاری که ز اجلال و رفعت
 بر ایوان قدرش دو صد همچو کسری
 خداوند علم و خداوند عصمت
 جمالش جمال الله و از کمالش
 جمالش به یوسف نگیرم مقابل
 قدش در رشاقت^۴ همانا چو طوبی
 لبش در حلاوت همانا چو کوثر
 ز گیسوی خوشبوی او مشک، غالی^۵
 تعالی الله از روی و مویی که گویی
 به صورت گر انسان ولی نور ایزد
 به خلق و خصایل به شکل و شمایل
 لبش چون گشودی به اسرار حکمت
 بیا خود از این در بجوی آنچه خواهی
 گر از آستین دست بیرون نماید
 دم عیسوی روح می داد بر تن
 نبود از زجودش کجا نوح رستی؟!
 ز نورش چو تابید بر طور سینا
 ننوشید اگر سلسبیل ولایش

که روح القدس آرد از حی متان
 مبارک چو انوار موسی بن عمران
 بود فخر روح الامین، کوست دربان
 که جاروب آن، زلف حوراست و غلمان
 بود رشک سینای و ساعیر و فاران^۶
 با عتابه خازن الخلد، رضوان^۷
 که بر لا مکان برده از قدر ایوان
 نهاده است ایوان رفعت، به کیوان
 به درگاه عزّش دو صد همچو خاقان
 خداوند عدل و خداوند احسان
 ملک گشته واله، فلک گشته حیران
 کجا شمس یثرب، کجا ماه کنعان؟!
 خدش در طراوت همانا چو مرجان
 کفش در سخاوت همانا چو عثمان
 ز گفتار دلجوی او قند، ارزان
 قرین شب قدر، صبح درخشان
 در او جلوه گر بین، گرت هست انسان^۸
 شرف را دلایل، خدا راست برهان
 بُدی نقش دیوار صد همچو لقمان
 ز برهان و عرفان و ایمان و ایقان
 برد موسی از شرم سر در گریبان
 دم موسوی روح را می دهد جان
 ز طوفان دریا ز گرداب طوفان
 شد از هوش و افتاد موسی بن عمران
 کجا خضر ره یافت، بر آب حیوان؟

بسی لطف او خوشتر از هشت جنت^۹
 زبازوی او رکن ایمان مشید
 چه وصف آورم در نسب از کسی کاو
 نه در آل عدنان که در آل هاشم
 بود سید آل طاهها و یاسین
 یکی خواهم از من رساند پیامی
 خدا از که کرده است واجب، اطاعت
 همانا ز پاکان بیت رسالت
 امامت بود عهد یزدان، نشاید
 در آیات تطهیر باشد دلالت
 ز خاصان جدایی، به غیر آشنایی
 زموسی گسستن، به فرعون بستن
 زاعجاز او بشنوا ز ابن یقطین^{۱۳}
 در امروزوی از چه رو کلک اقدس
 علی بن صالح^{۱۵} که این رتبه دادش
 چه شیرین حکایت ازو کرد بلخی
 عرض را کند جوهر و باز جوهر
 گرت نیست باور برو خوان حدیثی
 حدیثی که مشهود یک مجلسی شد
 هر آنجا که او هست قصر است و جنت
 نخواهم که تعداد اعجاز گویم
 دو صد شکر ایزد در این بحر و معنی
 تو گویی که هر مصرعی جبرئیلش
 مثل در فصاحت به سبحان^{۱۷} ولیکن
 شها خود تو دانی «ضیا» راست مطلب

بسی قهر او بدتر از هفت نیران^{۱۰}
 ز نیروی او خانه کفر ویران
 بود در عرب سید آل عدنان
 بود فخر اشراف و در آل عمران
 شرف بر شرف باشدش از نیاکان
 بدان حزب جاهل بدان قوم نادان
 که باشد اولی الامر^{۱۱} در نص قرآن
 نه با بت پرستان آلوده دامان
 کسی را که ظالم بود عهد یزدان^{۱۲}
 که پاکان کیان و کیانند پاکان
 زهی کاریجا، زهی جای خسران
 نه دستور عقل است و گردی پشیمان
 که در رتبه ردش چر داد فرمان
 نمود آنچه باید بیان کرد، کتمان^{۱۴}
 که بنشست برابر همچون سلیمان
 که شیر و شکر کرد ریگ بیابان^{۱۶}
 عرض سازدش چون رسد وقت برهان
 که از پرده گفتند اصحاب تبیان
 نماند دگر هیچ در پرده پنهان
 بود در نظر گرچه تاریک زندان
 که بیرون ز حد است و افزون ز پایان
 سخن گستری کرد طبع سخندان
 فرو خواند بر دل چو آیات فرقان
 کجا قول سبحان، کجا وحی سبحان؟!
 بود صاحب درد و خواهان درمان

تودانی که ترک وطن از چه کردم که تعلیم گیرم ره دین و ایمان
 مرا هست مقصد که باشم مؤید به فقه و حدیث و اشارات قرآن
 زانوار غیبی مرا بخش نوری که بتوانم این ره رسانم به پایان
 بود تا برین چرخ سیر کواکب بود تا برین کاخ خورشید تابان
 عدوی تو را جای در سجن^{۱۸} دوزخ محب تو را جای در باغ رضوان
 زمحشر چه باک است آن را که باشد
 زمهر تواس نامه در کف میزان

نقات و ترکیبات

- ۱- ساده (عربی): جمع سائند: سرور و مهتر قوم. سادات: جمع ساده- منظور سرورانس و جان است.
- ۲- مهتا: گوارا.
- ۳- مَنّ و سَلَوٰی: نام گرانگین و ترنجبین- سلوی: نام مرغی که بدان سمائی گویند: و این نام دو خوراکی بود که به امر خداوند بر بنی اسرائیل فرو فرستاده شد و در این بیت اشاره به نزول (مَنّ و سلوی) برای بنی اسرائیل شده است.
- ۴- سینا- ساعیر وفاران: اشاره است که به تجلی خداوند متعال- بنا به نقل آیات تورات- در سینا و ساعیر وفاران که مقصود نزول تورات در سینا و نزول انجیل در ساعیر و نزول قرآن مجید در کوه فاران است و فاران کوهی است در مکه معظمه. (نقل از حاشیه شاعر در صفحه ۲۳ در غلطان).
- ۵- امام بزرگواری در این جا آرام گرفته است که رضوان، گنجور بهشت، به آستانش مباحثات می‌کند.
- ۶- رَشَاقَت: نیکو قد شدن، رسایی.
- ۷- غالی:- گرانها.
- ۸- انسان: منظور انسان عین یا مردم چشم یا مردمک است.
- ۹- هشت جَنّت: هشت بهشت عبارتند از: خُلد- دارالسلام- دارالقرار- جنت عدن- جنة المأویٰ- جنة النعیم- عَلَیّین- فردوس.
- ۱۰- هفت نیران: گویا منظور هفت طبقه دوزخ است: سقر- سمیر- لظی- حطمه جحیم- جهنم- هاویه.
- ۱۱- اولی الامر: اشاره است که به آیه شریفه: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ... ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید....

در این آیه مبارکه فرمانداران مردم بعد از حضرت رسول (ص) اوصیاء و ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند.

۱۲- اشاره است به آیه کریمه ۱۲۴ سوره بقره که بخشی از آن چنین است: «... قَالَ لَا يَنْتَازِعُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. گفت (خداوند متعال) عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.

۱۳- اشاره است به جامه بسیار نفیسی که هارون الرشید آن را به علی بن یقطين داد و چند روز بعد علی بن یقطين آن را با مال بسیاری خدمت حضرت موسی بن جعفر (ع) فرستاد. امام (ع) آن اموال را قبول کرد، اما آن جامه را برای علی بن یقطين فرستاد و پیغام داد که از آن جامه نگهداری کن که آن، تو را بکار خواهد آمد و همین دستور امام (ع) باعث گردید که سعایت کنندگان رسوا شوند و علی بن یقطين از مهلکه نجات یابد.

(برای تفصیل بیشتر: رک: منتهی الآمال، چاپ نهم، ص ۳۶۷)

۱۴- اشاره است به علی بن یقطين که به حضرت موسی بن جعفر (ع) نوشت که روایات درباره وضو مختلف است، می خواهم که مرا با خط مبارک اعلام فرمائید که چگونه وضومی کرده باشم؟ حضرت موسی بن جعفر (ع) برای اینکه علی بن یقطين از مهلکه و خطر نجات یابد، دستور وضوی اهل سنت را برای علی بن یقطين نوشت. و چون هارون نسبت به وزیر خود علی بن یقطين بدگمان شده بود که رافضی است وقتی در خلوت وضوی او را مشاهده کرد دانست که دشمنانش برای او سعایت کرده اند (رک: منتهی الآمال، باب نهم، ص ۳۶۸).

۱۵- در این جا شاعر اشاره دارد به علی بن صالح طالقانی از علاقه مندان به اهل البیت (علیهم السلام) که روزی هارون او را خواست و به او گفت: تویی آن کسی که گفته ای ابر تو را مانند حضرت سلیمان (ع) از دیار چین به طالقان آورده است؟ گفت: آری- هارون گفت: چگونه؟ علی بن صالح گفت: در دریا در طوفان شدیدی کشتی ما شکست و من سه شبانه روز بر تخته پاره ای بودم. پس از سه شبانه روز گرسنگی و تشنگی مرا تخته پاره به لطف خداوند به خشکی رساند. وارد آن خشکی شدم- در غاری دو موجود زنده را دیدم کم کم جلورفتم. انسانهایی را دیدم که صدای تلاوت قرآن یکی از آنان مرا تحت تأثیر قرار داد. مردی بزرگوار به من فرمود که تواز گنجینه های زمینی خداوند تو را از این حادثه نجات داد. بعدها متوجه شدم حضرت موسی بن جعفر (ع) است که به ذیل عنایت او متوسل شدم و نجات یافتم. (برای تفصیل بیشتر رک: مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۳۰۱ چاپ پنجم).

۱۶- اشاره است به روایتی که از شقیق بلخی نقل شده است که در سال ۱۴۹ هـ به حج می رفته است؛ در قادسیه به جوان خوش روی و ضعیف و گندمگونی مصادف می شود که جامه پشمینه پوشیده و در کناری تنها نشسته است. شقیق پس از مکالماتی با وی متوجه می گردد که از اولیاء حق است. از جمله در منزل زیاده، شقیق می بیند که آن جوان رکوه (ابریقی چرمین) در دست دارد و می خواهد از چاهی آب بکشد. از قضا آن ابریق در چاه می افتد و آن جوان ناشناس دست به دعا

بر می دارد که خداوند آن رکوه را به وی باز گرداند. سپس به دهای آن جوان؛ آب چاه می جوشد و ابریق را بر سر آب می آورد. آن جوان ابریق را بر می دارد و وضو می گیرد؛ سپس چهار رکعت نماز می گزارد؛ و به جانب تلی می رود و مقداری ریگ در آن می ریزد و سپس می آشامد. شقیق می گوید: من هم درخواست کردم مرا از آن بیاشاماند. اجازه داد. چون آشامیدم آن را چون سویق و شکر یافتم معطر و لذیذ که مرا هم سیر و هم سیراب کرد. سپس شقیق در مکه آن جوان را شناخت و آن حضرت موسی بن جعفر (ع) بود.

(برای تفصیل بیشتر. رک: منتهی الآمال، محدث قمی. باب نهم ص ۳۲).

۱۷- سحبان وائل: نام مردی است که در فصاحت و بلاغت در عرب مثل است.

۱۸- سیجن (سیجین): زندان، مکانی در دوزخ (فرهنگ معین).

الهی قمشه‌ای

(در گذشته به سال ۱۳۵۲ ه.ش)

آقا میرزا مهدی الهی قمشه‌ای حکیم نامدار و استاد دانشمند دانشگاه تهران در قمشه ولادت یافت. پس از طی تحصیلات مقدماتی به علت گرایش به مسائل فلسفی و حکمی به سوی اساتید این فن کشیده شد و از محضر آقا میرزا شیخ هادی فرزانه بهره‌ها برد. الهی قمشه‌ای مدتی نیز در مشهد اقامت کرد و از درس شیخ اسدالله یزدی بهره‌ها برد و پس از تکمیل علوم معقول و منقول به تهران رفت و در دانشگاه به تدریس پرداخت. الهی بر اثر داشتن ذوق ادبی اشعاری لطیف از قصیده و مثنوی و غزل سرود که در کلیات دیوانش گرد آمده و به طبع رسیده است.

مدح و ستایش باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر (ع)*

چه آیین چرخ کجرفتار دارد	که با نیکان سرپیکار دارد
چه دین دارد مگر چرخ بداندیش	که خوبان جهان را خوار دارد
چرا دایم سپهر سفله پرور	سبک رفتار ناهنجار دارد
چرا صد درد و غم بر قلب خاصان	مدام این گنبد دوار دارد
چرا بر هر دلی صد رنج خواهد	چرا با هر گلی صد خار دارد
مگردار چه کیش این چرخ بدمست؟!	که کین با مردم هشیار دارد
به یک رنگان عالم از دورنگی	رنجی خندان دلی مگار دارد
گاهی از کین به پای چوبه دار	مسیح و میثم تمار دارد
گاهی آزاد مردان صفا را	اسیر محبس اشرار دارد

به حبس سندی بن شاهک مست
 به زندان شاه دین موسی بن جعفر
 فغانها روز و شب در زیر زنجیر
 چرا هارون بدان شاه ملک جاه
 شهنشاهی که در چرخ حقیقت
 مَلک بر عصمتش تقدیس گوید
 چرا جسمش زکین محبوس خواهد
 درون تیره زندانهای بغداد
 مناجات از دل غمدیده با دوست
 به یارب یارب از شب تا سحرگاه
 همان شاهی که از اشراق سبحان
 هزاران موسی عمران به تعظیم
 به زهد از عیسی مریم فراتر
 به حلم آن کاظمین الغیط^۱ یکتا
 به علم آن پیشوای اهل ایمان
 یکی زندانی است آن خسرو دین
 تنش زندانی است اما دل پاک
 چه غم دارد دلی کز عالم عشق
 سری کز شور عشق آمیخت با یار
 به گردن حلقه زنجیر تسلیم
 وگرنه شیر گردون لرزه بر تن
 نه چرخ چون رخ ماهش «الهی»

مه خویان، شه اختیار دارد
 فغانها در شبان تار دارد
 ز جور فرقه اشرار دارد
 جفا و کینه بسیار دارد
 به از خورشید و مه، رخسار دارد
 فلک بر رفعتش اقرار دارد
 دل پاکش زغم خونبار دارد
 دعا و ناله های زار دارد
 شبان تار تا اسحار دارد
 زبان گویا به ذکر یار دارد
 فزون از مهر و مه؛ انوار دارد
 سر خدمت بر آن دربار دارد
 مقامی در دل هشیار دارد
 نشان احمد مختار دارد
 مقام حیدر کَرّار دارد
 که از شاهی عالم عار دارد
 به خلوت انس با دلدار دارد
 نصیبی از شهود یار دارد
 کجا در دل غم اغیار دارد
 به امر ایزد جبار دارد
 از او چون سیل در کهسار دارد
 نه بحری آن دُر شمسوار دارد

لغات و ترکیبات

۱- کاظمین الغیط: فروخورندگان خشم (اشاره است به آیه ۱۳۴ سوره آل عمران).

دکتر قاسم رسا

(۱۲۹۰-۱۳۵۶ ه. ش)

دکتر قاسم رسا در سال ۱۲۹۰ ه. ش در تهران ولادت یافت و در جوانی به مشهد رفت و تا آخر عمر در آنجا زندگی کرد؛ بدین جهت شاعر خود را پرورش یافته خراسان می‌داند. پدرش شیخ محمد حسن رسا مردی مؤمن و خوش مشرب بود. رسا در سال ۱۳۱۵ ه. ش از رشته طب، در تهران، فارغ التحصیل شد و در خراسان به طبابت مشغول گردید. طبع روان وی در شاعری و معلوماتی که در لغت و ادب داشت موجب آمد که شعرش مورد قبول همگان قرار گیرد و به سمت ملک الشعرایی آستان قدس رضوی نائل آید. بیشتر اشعارش در مدایح و مراثی اهل البیت (ع) و پند و اندرز است. دیوانش چاپ شده است.

بهاریه در میلاد حضرت موسی بن جعفر (ع)*

پرده چون باد صبا از چهره گل بر گرفت
بلبل شیدا نوای عاشقی از سر گرفت
طلعت زرین خورشید از فراز کوهسار
نوعروسان چمن را در زرو زیور گرفت
گوشوار یاسمن را ابر در لؤلؤ کشید
دستبند نسترن را در درو گوهر گرفت
ابر فروردین پرند سبز بر صحرا کشید
دشت را چون کوهساران لاله سرتاسر گرفت

* دیوان کامل دکتر ابوالقاسم رسا، کتابفروشی باستان، مشهد، ۱۳۴۴ ه. ش، ص ۷۵.

بلبل دلدادۀ سر بر دامن سنبل نهاد

نرگس شهلا شقایق را چو جان در بر گرفت
کوهسار از لاله دارد پرنیان سرخ رنگ

بوستان از سبزه رنگ حُلّه اخضر گرفت
از نوای چنگ مرغان خوش آهنگ بهار

گل زمستی چون پیرویان ز سر معجر گرفت
تا به کام غنچه ریزد بادۀ یاقوت رنگ

ارغوان بر کف چوساقی آتشین ساغر گرفت
بلبل شیدا چو شد سرمست از بوی بهار

بوسه ها از گونه نسرین و نیلوفر گرفت
چون کند پرتوفشانی ماه در امواج آب

دل دگر نتوان از آن امواج سیمین بر گرفت
نقش آذرگون گلها بین که نقاش بهار

خامۀ صنّعش قلم بر صنعت آزر گرفت
آفرین بر خامۀ صورتگری کز نقش گل

خامه ها از دست استادان صورتگر گرفت
بوستان از گل، نشان درگه جمشید یافت

کوهسار از سبزه فرّ دولت قیصر گرفت
دامن صحرا شد از گلهای گوناگون بهشت

گل زدیبای بهشتی حُلّه برپیکر گرفت
* * *

چون گل گلزار صادق پرده از رخ بر گرفت

عالم از نور جمالش جلوۀ دیگر گرفت
آفتاب صبح صادق آنکه از صبح ازل

روشنی، خورشید از آن ماه بلند اختر گرفت

آفتابِ دین چو بر سر افسر شاهی نهاد
 خسرو سیارگان از فرق خود افسر گرفت
 دُر مکنون پرورش چون یافت در مهد صدف
 شد (حمیده) خو، چو خو از دامن مادر گرفت
 آنکه روشن از جمالش گشت آیات خدا
 وانکه رونق از کمالش شرع پیغمبر گرفت
 هم ادب رونق از آن گنجینه آداب یافت
 هم سخن زیور از آن کلک سخن گستر گرفت
 قوت از زهد و علومش یافت شرع مصطفی
 آن چنان قوت که دین از بازوی حیدر گرفت
 شد رها از بند محنت آنکه از صدق و صفا
 دامن باب الحوائج موسی جعفر گرفت
 از در باب الحوائج روی حاجت بر متاب
 زانکه فیض چشمه از سر چشمه داور گرفت
 ظلمت زندان نسازد نور حق را ناپدید
 نور او چون چشمه خورشید بحر و بر گرفت
 نام او چون از زبان خامه بر دفتر گذشت
 زیور از نام جهان آرای او دفتر گرفت
 خاک بغداد این همه لطف و صفا و خرمی
 از نسیم آن حریم پاک و جانپور گرفت
 در صف محشر شفاعت یافت آنکو چون (رسا)
 دامن موسی بن جعفر در صف محشر گرفت

وحیدی منفرد

معاصر

حاج شیخ عباسعلی وحیدی منفرد در قم به دنیا آمد و در این شهر مقدس به تحصیل مقدمات پرداخت و از محضر برخی استادان حوزه بهره‌مند شد. وی قریحه شاعری خود را در مدح اهل بیت (علیهم السلام) مصروف داشت. دیوان شعرش به نام «نغمه‌های وحید» چاپ شده است از آثار دیگرش «مصباح الموحّدين» است.

در رثاء موسی بن جعفر (ع)^{*}

چواندر کنج زندان حجت حق مبتلا آمد
به جنت دل غمین و دیده گریان مرتضی آمد
امام هفتمین موسی بن جعفر زاده زهرا
زبی داد و ستم در زیر زنجیر بلا آمد
به خلوتگاه زندان در عبادت بود آن سرور
به ذکر خالق یکتا به هر صبح و مسا آمد
سر تسلیم دارم گریلا بارد چوبارانم
تو خود آگاهی از حال چه سان بر من جفا آمد
خداوند از حکمت چون به زندان بلا هستم
در این زندان پیایی بر توام حمد و ثنا آمد
بزیر کنند و زنجیر گران با جسم رنجوری
عزیز فاطمه از ظلم هارون سالها آمد

* نغمه‌های وحید، شیخ عباسعلی وحیدی منفرد، چاپخانه علمی قم، ۱۳۶۴ هـ. ش ص ۱۰۰.

زبس ظلم فراوان شد بر آن فرزند پیغمبر
 به آه جانگداز اندر تضرع با خدا آمد
 خلاص از ظلم هارونم نما ای حی سبحانم
 که در این گوشه محنت مرا بس ظلمها آمد
 در آخر از جفا مسموم شد نوباوه حیدر
 زآه دلخراشش لرزه بر عرش غلا آمد
 در آن زندان ظلمانی برون شد جانش از پیکر
 دم مردن زهجر کودکش در نوا آمد
 دلش شد پاره از سم جفا در گوشه غربت
 نه بر سریاوری بودش، همه وردش رضا آمد
 رضا جان یادی از بابت نما در این دم آخر
 که در این لحظه دیدارت پدر را مدعا آمد
 بیا در این دم رفتن ببین بر گردن بابت
 هنوزش کند و زنجیر از گروه اشقیا آمد
 «وحیدی» مرثیه گویان شدی با دیده گریان
 که او باب المراد است و به هر دردش دوا آمد

علی اصغر بنائی

(تولد به سال ۱۳۰۱ ه.ق)

بنائی فرزند حسین شاعری بوده است معتقد و مؤمن. دیوان اشعارش علاوه بر غزلیات شامل مرثی و مناقب اهل البیت (علیهم السلام) است. شعرش ساده و از تکلفات شاعران سخن پرداز بدور است. دیوان بنائی در سال ۱۳۲۹ ه.ش به طبع رسیده است.

«در مدح و منقبت ولی داور حضرت موسی بن جعفر (ع)»*

اختر برج سعادت امشبم پیداستی
از طلوعش طالع فرخنده پا برجاستی
از رخ زیبای دلبر دیده‌ام بیناستی
بر سرم دامن کشان این دم قدر عناستی
دست من بردامنش زان بر کفم بیضاستی
آمدی از در مرا آن کوکب فرخنده فال
دیده‌ام گردید حیران زان وقار و آن جلال
ماه رویش بر دلم تابید و شد دفع ملال
تابش خورشید رویش برد از قلبم ضلال
قلب من مسرور از قریش، دلم شیداستی
با قد سروش، بگفتم در بر چشم خرام
چشم او دیوانه‌ام فرمود نزد خاص و عام

* دیوان بنائی - از انتشارات کتابفروشی و چاپخانه محمدعلی علمی، تهران ۱۳۲۹ ه.ش.

شام وصلش گر سحر آید شود عمرم تمام
 صبح امیدم دگر نبود شود روزم چو شام
 تیر جانسوز غمش را با تنم سوداستی
 شکر الله بعد عمری شد دعایم مستجاب
 ماه آمد در برم آن را که می دیدم به خواب
 از دو ابروی هلالش کرد تابش ماهتاب
 از رخ خورشید او تابید بر من آفتاب
 ماه و خورشید فلک هر دو به هم با ماستی
 آسمان امر دین را هفتم اختر اوست اوست
 میوه قلب علی سبط پیمبر اوست اوست
 باب حاجات زمان شافع به محشر اوست اوست
 شاه دین و حضرت موسی بن جعفر اوست اوست
 حاکم اندر کرسی و لوح و قلم تنهاستی
 در بر صبرش دو صد ایوب حیران آمده
 هفت سال متصل در قعر زندان آمده
 روز و شب در سجده اندر نزد یزدان آمده
 ظلمهای بیشمارش بر تن و جان آمده
 در قیام و در رکوع اندر الم اعضاستی
 گاه گردد کارگر زهر جفایش بر جگر
 گاه آن زهر جفا افکنده بر جانش شرر
 گاه گردد سبز اعضا و رخ همچون قمر
 گاه خواهد از مدینه بر سر بالین پسر
 نی رضا بر سر زنان هم حیدر و زهراستی
 ظلمهایی کز عدو بر جان آن سرور رسید
 در تمام عمر خود از ظلم هارون الرشید

رفت از دار فنا در نزد جلدش آرمید

از غم مرگش به جنت پشت پیغمبر خمید

زان «بنائی» دیده اش از اشک غم دریاستی

میرزا جهانگیر محبتی (ضیائی)

(و ۱۳۵۲ هـ. ق)

در مدیحه حضرت باب الحوائج امام هفتم موسی بن جعفر الکاظم علیهما السلام

امام هفتمین موسی بن جعفر	سلیل و وارث خلق پیمبر
خدا را حجت و قرآن ناطق	خلایق را دلیل راه و رهبر
خدا را مظهر الاسماء مطلق	جهان را شاهد و سالار و سرور
به زندان داشت خلوت با خداوند	فراغت از سوای دوست یکسر
بسی راز نهانی داشت با دوست	در آن خلوت سرا با حال مضطر
خدا را شکرها می کرد و می گفت	که ای داننده هر سر مضمر
بسی مشتاق بودم خلوتی را	که از لطف شد اکنونم میسر
شوم مشغول تو با گفتن راز	نباشد گوش کس چون حلقه بر در
به زندان بود لیکن نور پاکش	جهان افروز چون خورشید خاور
کجا خورشید مانندش توان گفت	که دارد صد هزاران خور به کشور
همه ذرات خورشید وجودش	شده از پرتوش پیدا سراسر
ز راه مکرمت در کنج زندان	نظارت داشت بر گیتی مکرر
بترتیب نظام کل عالم	نگهبان بود بر حسب مقرر
قضا فرمان گزار امر و نهیش	قدر فرمانبرش در خیر و در شر
به دست همتش تقسیم ارزاق	مدار حجتش غفران و کیفر
در احسان او باب الحوائج	نهاده مستمندان بر درش سر
ز جودش عفو و غفران گنه کار	و جودش مایه رحمت زداور
در اکرم یزدان آستانش	ملایک در رهش گسترده شهر

به امر او ثوابت گشته ساکن
 سکونت داده او بر شاهد شب
 پی آسایش آمد ظلمت شب
 برای جنبش جنبندگان نیز
 طریق حق پرستی روشن از وی
 بود او ماحی شرک و ضلالت
 زهی اسلام را فرخنده حامی
 نپوید جز به راه شرع احمد
 عتابش گر رسد ماهی بر آتش
 خطاب لطفش ارآید شتابند
 از او آموخته تسبیح و تقدیس
 جهان پر شد چنان ز آواز تسبیح
 زرای مستقیمش چرخ کجرو
 ولی کوراستی در گردش چرخ
 اساس عزتش هرگز نباید
 نصیب نیکوان جز غم نباشد
 به هرون میرسد آن کامکاری
 ستیزد آن یکی با خالق خویش
 خدا را با که این معنی توان گفت
 بلی عاشق سر تسلیم دارد
 جفا را بر تنعم برگزیند
 ضیائی زین سخن هالب فرو بند
 چه میدانی مذاق عاشقان را
 بلند است این مقام ازدانش تو
 الهی بر نبی و آل اطهار

به امر اوست بر پا چرخ اخضر
 که بر رخ ریخت گیسوی معنبر
 که آسایش به تاریکی است خوشتر
 به خورشیدی جهان را داد زیور
 گرفته خرمن کفر از وی آذر
 بود او حامی شرع پیمبر
 به علم و حجت و برهان و بافر
 نگوید جز به امر حق داور
 کند ره گم چو بر دریا سمندر
 زشادی عاصیان تا حوض کوثر
 همه تسبیح خوان گشتند یکسر
 که شد هر سوبلند الله اکبر
 گرفت از راستی بر خویش محور
 که باشد هر دمش رفتار دیگر
 نعیمش با الم باشد برابر
 در این حیرت فزا دهر بد اختر
 به زندان میرود موسی بن جعفر
 بریزد زهر این یک را به ساغر
 چرا کجرو چنین چرخ ستمگر
 رضای دوست را از زهر و شکر
 زمعشوقش نخواهد چیز دیگر
 برو اشتر چران زین قصه بگذر
 چه لذتها دهدشان عشق دلبر
 تو شعر لیلی و مجنون کن از بر
 سلام از ما رسان بیحد و بیمر

محمد جواد شباب کرمانشاهی

(و: ۱۳۵۲ هـ.ق.)

در مدح امام هفتم (ع)

رخت شرمنده کرد ای ماه تابان مهر انور را
قدت در گل نشاند ای شاه خوبان سرو کשמرا
دو چشم دل فریبت کرد باطل سحر بابل را
لب شکر فشانت طعنه زد قند مکرر را
به تار زلف پر خم بسته ای دل‌های مسکین را
به نوک تیر مژگان خسته ای عشاق مضطرب را
ز زلف و رخ بهم پیوسته داری نور و ظلمت را
زدندان و لب آوردی بهم مرجان و گوهر را
به خشم افروختی رخ خوار کردی قیمت گل را
به ناز افراختی قد کاستی قدر صنوبر را
به گرد شگرین لب خال هندویت همی ماند
به هندوئی که جا گیرد کنار آب کوثر را
کمین کرده به قصد دل کمان داران ابرویت
چه بیند آن مسلمان کود چار آید دو کافر را
دو صف بستند مژگان تو می ترسم از آنروزی
که کار افتد به جنگ و فتنه جوئی این دولشکر را
مسخر چون نمودی ملک دل آباد کن اورا
که آبادان کنند آخر شهان ملک مسخر را

در آزار دلم کمتر بکوش آخر تو میدانی
 که مذاحم امام هفتمین موسی جعفر را
 شهنشاهی که با امر خدا پیوسته در گیتی
 به مردم میرساند دست او رزق مقدر را
 پسندیده صفات نیک او را نیز بشمارد
 به گردون کس تواند گر شمردن آنچه اختر را
 روان با جسم الفت تا نخواهد او نمیگیرد
 نگیرد تا نگوید کودک پستان مادر را
 بگویم آشکارا از چه پنهان دارم انگشتش
 بگرداند ماه و سال و شب و روز مه و خور را
 ولای او طلب گر رستگاری آرزو داری
 رضای او بجو خواهی رضا گر پاک داور را
 از او صادر شود افعال ایزد چشم دل بگشا
 نظر کن نیک تا نیکو شناسی اصل مصدر را
 خدا جوئی از او جو تا نماید ره به یزدانت
 مکن بیهوده ره گم دست زن دامان رهبر را
 سخن دانا بود ممکن ثنای ذات او گفتن
 خلاصی گر زعمان باشنا باشد شناور را
 به دامان ولای او نمیزد دست اگر هرگز
 کجا آذر شدی گلزار خرم پور آزر را
 الا ای کار فرمای جهان ای آنکه فرمانت
 جوان سازد زنو افتاده پیران معمر را
 به ایمانی بخواهی گرتوانی چون نیا کانت
 سوی مشرق بگردانی زمغرب مهر خاور را

توئی برما سوی الله آمر از آنرو که پذیرفتی
 بجان ز آغاز خلقت بی تکلف امر داو را
 پیمبر گرچه آئینی نهاد اندر جهان اما
 تو در ترویج بردی رنج آئین پیغمبر را
 نرفتی کس به محراب عبادت گر نمیدادی
 توزینت از وجود خویشتن محراب و منبر را
 گدائی بینوا گر از سر کوی تو برخیزد
 شهان ریزند در پایت بمنت تاج و افسر را

ملا فتح الله وفائی شوستری

(م ۱۳۰۴ هـ.ق)

مدح حضرت موسیٰ کاظم (ع)

عاشق آن باشد که چون سودا کند یکجا کند
هر دو عالم با سربیک موی خود سودا کند
عاشق آن باشد که چون در بزم جانان قرب یافت
باده اشک سرخ و ساغر دیده مینا کند
عاشق آن باشد که چون او طعنه بر و امق زند
وز عذار گل عذارش ناز بر عذرا کند
عشق را نازم که چون میتازد اندر کشوری
غیر خود هر چیز بیند سر بر سر یغما کند
کیست عاشق آنکه در زندان هارون روز و شب
شکر تنهائی برای خالق یکتا کند
بر جبین ابلیس را اوداغ ابلیسی نهد
بوالبشر را آدم او از عَلم الاسماء کند
حضرت موسیٰ بن جعفر کاظم و ناظم که او
ناظم دین است و دین را عزم او انشا کند
یا رب این موسیٰ چه موسیٰ ایست کز یک جلوه اش
رخنه ها در جان موسیٰ و دل سینا کند
می شکافد سینۀ سینا و عمران زاده را
از ظهور یک تجلی خَرِّ مَغشیا کند

گه عصا را در کف موسی نماید ازدها
 گاه از هم دستیش موسی ید بیضا کند
 یکدمی شد همدمش تا یافت این دم ازدمش
 ورنه عیسی کی تواند مرده را احیا کند
 چونکه یوسف خواست با وی لاف یکرنگی زند
 هفت سال او نیز می باید به زندان جا کند
 زین سبب باب الحوائج شد لقب آنرا که او
 هر مراد و مطلبی حاصل گما ترضی کند
 یارب این موسی چه موسائی که هر کس موسوست
 ناز بر موسی بن عمران فخر بر عیسی کند
 سید قرآن نسب، یاسین لقب، طه حسب
 آنکه ظاهر از دولب اسرار ما اوحی کند
 هل آتی خو، والضحی روآن مه واللیل مو
 کش خم حامیم بر او قصه از طه کند
 قطب ایمان، کعبه دین، قبله اهل یقین
 طوف بر گرد حریمش مسجد الاقصی کند
 چونکه دائم شیوه مظلومی است این سلسله
 باید او هم اقتدا بر شیوه آبا کند
 خواست تا مظلوم باشد زین سبب مظلوم شد
 ورنه عبدی کی تواند حکم بر مولا کند
 دود ظلم و ظلمت هارون ظالم بین که او
 خواست خاموش آن چراغ دوده زهرا کند
 دود ظلم انگيخت اما گشت روشنتر چراغ
 نور حق را مدبری کی میتوان اطفاء کند
 کرده ای مدح و ثنا اما (وفائی) کی توان
 کس ثنای سَبَّح اسم ربک الاعلی کند

میرزا محمد باقر دانش فر (شاهد)

(و: ۱۳۳۴ ه. ش)

مرثیت حضرت امام کاظم (ع)

کنم نفرین بر هارون همان فرعون عباسی
که بر موسی بن جعفر ظلم او بیش از هزار آمد
همان موسی که موسایش چو اندر طور سینا شد
فروغ نور او اندر تجلی نور بار آمد
همان موسی که بُد از نسل پاک سید طه
امام هفتمین از جمله هشت و چهار آمد
همان موسی که شد باب رضا آن خسرو خوبان
به وقت مردنش در کنج زندان غمگسار آمد
همان موسی که در زندان مناجاتش
به خالق بود در راز و نیاز و آشکار آمد
خلاصی بخش ماء و طین خلاصم کن از این زندان
غریبم کنج زندان غربتم بس ناگوار آمد
خداوند اغریبم من بکنج محنت زندان
رضا اندر مدینه روز او چون شام تار آمد
کجائی ای رضا بابت به زندان ماند در غربت
بوقت مردنش در کنج زندان داغدار آمد
بیا رویت ببینم نوگل بستان پیغمبر ص
کجائی ای رضا بین هر دو چشم اشکبار آمد

چو در زندان سپرد او جان هنوزش بود در گردن
همان زنجیر با طوق ستم در گردنش مظلوم و آرم
مصیبت شد از آن ساعت که نعلش پاک آنحضرت
بروی نردبان از امر هارون خوار و زار آمد
بیندم لب ز مدح موسی بن جعفر من مسکین
که او شاه غریبان است شاهیست بکار آمد

میرزا محمد صادق حشمت

معاصر

در مولود مسعود حضرت باب الحوائج الی الله

مولینا موسی بن جعفر علیهما الصلوة والسلام

بشارت رسد گوئی از چرخ اخضر	به گوش دل ای دلبر ماه منظر
بهل گوشه غم بیارای محضر	اوان سرور است و ایام عشرت
زمیلاد مسعود موسی بن جعفر	زمین و زمان بین که بر خود ببالد
بهین نوگل بوستان پیه‌ببر	فروزان مه آسمان ولایت
زقعر جهنم دمی سربکن بر	اگر بشنوی عقل گوید به هارون
زمین و زمان از فروغش منور	چراغی که خاموش میخواستی بین
نظر کن بر این بارگاه فلک فر	ببین عزاین آستان مقدس
ملک سوده از فخر بر درگش سر	فلک هشته باطوع، امرش بگردن
جلالت باین رتبه الله اکبر	کرامت بدین پایگه لوحش الله
پی عشرت چند روزی محقر	خریدی چه بر خود عذاب مخلص
هلاکل جاه سوی القرب ابتر	الا کل عیش لدی الموت زاهق
که نومید هرگز نشد کس از این در	مرا وراسزد، نام باب الحوائج
چوفرّهما رحمتش سایه گستر	بود بر سر شیعیان جاودانی
به لوح دلش حُب او شد محرز	خوشا حال خوشبخت فردی کز اول
بود برتر از فهم و وهم سخنور	سخن ختم کن حشمت اینجا که وصفش
کند ذره چون مدح خورشید خاور	بود قطره ناچیز در ساحت یم
زشرّ زمان جوی و از شور محشر	از این آستان مقدس، پناهی
مگرر بود روز و شب تا مگرر	بر او رحمت خاص حق رایگانی

بمانعلی محقق خراسانی «واعظ»

در توکل باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام

گر ببینی آستان حضرت موسی بن جعفر
عرش بینی گشته خم از رُتبت موسی بن جعفر
خلقت افلاک را حق کرد در روز نخستین
تا که باشد آیتی از شوکت موسی بن جعفر
گر نبودی ذات پاکش کی زمین کی آسمان شد
خلقت عالم طفیل خلقت موسی بن جعفر
توبه آدم قبول افتاد در درگاه یزدان
آن زمان کو کرد شکر نعمت موسی بن جعفر
خلعت خلعت خلیل الله پوشید از خدایش
چون که بوسید آستان خلعت موسی بن جعفر
آن ید بیضا که از موسی بن عمران گشت ظاهر
پرتوی بود از نمای طلعت موسی بن جعفر
مصطفی را قاب قوسین بودیش معراج رفعت
کمتر از معراج نبود رفعت موسی بن جعفر
بود در معراج راز مصطفی با ذات یزدان
بود زندان راز یزدان خصلت موسی بن جعفر
بس ستایش کرد یزدان را در آن زندان که کردی
اکتساب نور خور از صورت موسی بن جعفر

گنج زندان، گنج امکان، روز و شب در طاعت حق

قدسیان مبهوت راز و صحبت موسی بن جعفر

کنده دریا، سر بسجده، قعر زندان، گنج عزلت

انبیا هرگز نجستی عزلت موسی بن جعفر

روز و شب با آن نقاهت غرق دریای عبادت

راز یزدان چشم گریان لذت موسی بن جعفر

با چنین زنجیر و زندان ظلم بی پایان زعدوان

کس نکردی یک زمانی رفقت موسی بن جعفر

زهر قاتل داد هارون آخر آن دور از وطن را

سوخت جان شیعیان از حسرت موسی بن جعفر

گشت چندان کارگر بر قلب و چشم نازنینش

برتر از سرو چمن شد حضرت موسی بن جعفر

وقت مردن کنده دریا، قعر زندان، خاک بستر

هیچ زندانی ندیدی کربت موسی بن جعفر

چار حمال آمد و برداشت آن عرش آفرین را

لرزه بر عرش او افتاد از غربت موسی بن جعفر

زشت خوئی ز دندانی همزه نعش شریفش

بعد مردن خواست سازد خفت موسی بن جعفر

ناله «واغربتا» تا حشر بر افلاک بر شد

گوش بگشا بشنوی از تربت موسی بن جعفر

رستگاری وقت مرگ و قبر و حشرت گریخواهی

سعی کن اندر عزا و مدحت موسی بن جعفر

سیدرضا مؤتد

معاصر

مؤتد از شاعران مخلص و متمهّد عصر حاضر است. اشعارش بیشتر در
منقبت اهل البيت (عليهم السلام) است. چنانکه خود گفته است:
در ره آل علی عمر مؤتد طی شد
شاهد زنده من دفتر اشعار من است
دیوان مؤتد در دو جلد به نامهای:

۱- گل‌های اشک

۲- جلوه‌های رسالت

چاپ شده است.

در منقبت و شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) *

ای موسی و، در طورِ مناجات مقیم
از داغ تو سوخت جان موسای کلیم
با یاد حریم توبسی اسماعیل
دادیم، ذبیح، یا ابا ابراهیم

* * *

هان ای انیس صبح‌دلان ای نسیم صبح
با آفتاب هم‌نفسی ای ندیم صبح

فیض مسیح با توبود ای کلیم صبح
 ای رازدار پرده گیان حریم صبح
 از پرده های راز گذر کن بسوی دوست
 وز ما ببر سلام و تحیت به کوی دوست
 چون گل بریز بر سر راهش سلام ما
 چون اشک دانه دانه به پایش پیام ما
 از سوی ما ببوس توپای امام ما
 بر خاک پای او بنشان نقش نام ما
 شاید کند نگاه چو بر پیش پای خویش
 نامم بخوانده یاد کند از گدای خویش
 آن آفتاب حکمت و آن آسمان علم
 هم پاسدار مکتب و هم پاسبان علم
 دنیای فضل و مرکز بذل و جهان علم
 پروردگان مکتب علمش کیان علم
 دانشگاهی که حضرت صادق بنا نهاد
 ترویج آن به عهده این مقتدا نهاد
 موسای عشق و طور ولایت مقام او
 فرض است بر ذوات و نفوس احترام او
 توحید موج می زند اندر کلام او
 اسلام، روح تازه کند از پیام او
 این نکته از امام ششم قلب عالم است
 موسای من شبیه به عیسی بن مریم است
 او بود آنکه پرده شرک و ریا درید
 او بود آنکه در تن اسلام جان دمید

او بود در شبان سیه پرتو امید
 گر او نبود و آن همه ظلم و ستم که دید
 فقه و اصول جعفری از یاد رفته بود
 گنجینه های دین همه بر باد رفته بود
 آن هفتمین امام به حکم امامتش
 کوشید در هدایت و ارشاد امتش
 تا امت از بلوغ برافراشت قامتش
 وقتی خلیفه دید به دلها حکومتش
 زان پیشتر که توده ملت کند قیام
 کوشید در شکنجه و تبعید آن امام
 هارون چویافت غالب دلها بسوی اوست
 جاری زلال دین و شریعت به جوی اوست
 خمس و زکات خلق روان سوی کوی اوست
 دارالاماره نیز پراز گفتگوی اوست
 بر جان کشید شعله، شرار حسادتش
 کافر کمر ببست برای شهادتش
 هارونیان جنایت دیگر رقم زدند
 در مسجد النبی به جسارت قدم زدند
 بر موسی زمانه نهیب از ستم زدند
 حال نماز و راز و نیازش بهم زدند
 گرم نماز بود و نمازش شکست خصم
 بردست و پای اوغل و زنجیر بست خصم
 وقتی که آن امام شد از خاندان جدا
 گفتی که آفتاب شد از آسمان جدا

کردند ای دریغ تن او را زجان جدا
 او را زقبر خاتم پیغمبران جدا
 آن خائنی که مرتکب این گناه شد
 باز از حضور ختم رُسل عذر خواه شد
 آری در آن محیط که تزویر می شود
 تندیس عدل بسته به زنجیر می شود
 حق در میان جامعه تکفیر می شود
 قرآن برای مردم، تفسیر می شود
 آنجا که منحرف شود اسلام از مسیر
 هارون امیر گشته و موسی شود اسیر
 این بود آنچه علت حبط قیام بود
 این بود آنچه باعث قتل امام بود
 هارون زرویداد چنین شاد کام بود
 روز امام در دل زندان چو شام بود
 از زهر جانگداز شرارش به جان گرفت
 زان پس که داغهای دل از او توان گرفت
 هارون دگر شراره جان را نشانده بود
 دل را به آنچه بود مرادش رسانده بود
 ملت جدا ز رهبر دلسوز مانده بود
 زندانیش ز زهر ستم جان فشانده بود
 از داغ او زمانه «میؤید» فزون گریست
 بر آن شهید دجله بغداد خون گریست

محمد علی مردانی

معاصر

«در ثنای حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیه السلام»^۵

کنار دجله موج بغداد زخون مستمندان رنگ و زیش ستون آن بلند آوازه ایوان بنای قصر چون پایان پذیرفت که باید مجلسی شاهانه آراست بساط شادمانی ساز کردند اگرچه در کنار کاخ هارون ولیکن اندر آن بزم شبانه چنان شوری ز سر مستان بپا شد بُد اندر آن گروه لا ابالی ابو العتاهیه نام گرامش اگرچه اندر آن بزم آشنا بود بر آن شد آن هنر پرداز گستاخ چنان شاعر سخن را زیب و فرداد چنان محو کلامش گشت محفل	کز او بودی دل احرار پر خون بنایی شد زدست ظلم بنیاد نقوش عالی مردم فریبش ز خاک بینوایان گشته بنیان به سرمستی شبی هارون چنین گفت: اکابر را پی عیش و طرب خواست نشاط و خرمی آغاز کردند هزاران کوخ مسکین بود دلخون زبانگ مطرب و چنگ و چغانه که محو از خاطر آنها خدا شد ادیبی با همه آشفته حالی که صد یحیای اکثم بُد غلامش زجان مدحتگر آل عبا بود که پردازد سخن در وصف آن کاخ که هارون نعره احسنت سرداد که هارن را فرو شد پای در گل
---	--

زراه مکر، غمخواری نمودش	به نزد حاضران عزت فزودش
بفرمودش صله بر وفق دلخواه	به هارون گفت آن مرد دل آگاه
که بر من ده به جای خلعت و زر	خط آزادی موسی بن جعفر
شنیدم آن ستمگر مرد جلاد	خط آزادی مولا به او داد
از آن توفیق نزد خالق پاک	به اخلاص و ادب سر سود بر خاک
سحرگه چون سوی زندان روان شد	ز آتش تیره روی آسمان شد
که بود آن ماه برج عز و اجلال	تنش بر تخته روی دوش حمال
چو دید از ظلم هارون ستمگر	گل باغ ولایت گشت پر پر
چنان از سوز سینه بانگ برزد	که از آتش شرر بر خشک و ترزد

چو بُد جانسوز «مردانی» بیانش

از این غم سوخت جان شیعیانش

(شوال ۱۳۸۶ ه. ق)

قاسم سرویها

معاصر

دیده‌بیدار

گرچه دشمن همه دم در پی آزار من است
شادم از آنکه خداوند جهان یار من است
نبود باک مرا از ستم و جور خسان
زانکه الطاف توای دوست نگهدار من است
هر کجا می‌گذرم، تحت نظر می باشم
همه جا در پی من خصم ستمکار من است
که به تبعید فرستد زجفا، که زندان
چونکه پیوسته عدو در پی آزار من است
که ز زندان بر دم جانب زندان دگر
که در آن روز همانند شب تار من است
کنج زندان جفا، خسته و بیمار شدم
خون دل قوت من و غصه پرستار من است
ای خدا سیر شدم من دگر از جان و جهان
کز جفا دشمن دون مانع افکار من است
هر چه بینم ستم و جور، شکایت نکنم
چونکه در راه حبیب من و دادار من است

دل من خون شده از دوری یاران، یارب
گه روان خون دل از چشم گهربار من است
جان به لب آمده اما همه شب تا دم صبح
منتظر بهر رضا، دیدهٔ بیدار من است
برسان بر سر من، نوگل گلزار مرا
من به او مایل و او شایق دیدار من است
نظری جانب سروی بنما چون همه عمر
نوحه گر بر من و بر محنت بسیار من است *

جواد محدّثی

معاصر

زندانی بغداد

دور از رهگذرهای بی فکر
گوشه شهر خاموش و خفته
در دل سرد زندان بغداد
رادمردی خداترس خفته

* * *

اختری از سپهر امامت
وارث جلوه‌های شهامت
پیشوایی صبور و یگانه
در حضورش شرف بسته قامت

* * *

«موسی کاظم»، آن جان بیدار
دور از دیده‌های سحرخیز
می‌شمارد گذشت زمان را
همره سالهای غم‌انگیز

* * *

از تبار شهیدان معصوم
از رسول و علی «ع» یادگار است

کاظم خشم و موسای ایمان
صبر، از صبر او بی قرار است

* * *

مرد ایمان و تقوا و نیکی
رهنمایی دلیر و دل آگاه
سجده های سپاسش مفصل
نام حق بر زبان، گاه و بیگاه

* * *

جُرم او چیست؟ آزاده بودن!
تن به دلخواه دوانان ندادن
هست فرجام ایمان، شهادت
یا که در کنج زندان فتادن

* * *

او چو خورشید و دشمن چو خفّاش
تاب دیدار او را ندارد
از حسد چون که می سوزد، او را
دست جلادهای می سپارد

* * *

گشته مغضوب دربار هارون
لیکن از اوست راضی خدایش
گوش سنگینِ دربانِ زندان
آشنای دعا و صدایش

* * *

کند و زنجیر بردست و گردن
می کند با خدایش مناجات

موسی و روبه دربار فرعون؟
فکر خامی است، هیهات، هیهات!

* * *

بند و زنجیر و دیوار زندان
آشنا با چنین مرد مانند
چون که روباه می گردد آزاد
شیر غرنده را، بند سازند

* * *

با تنی خسته، اندام رنجور
روزها روزه، شبها عبادت
همنوا با صداهای زنجیر
می کنند متن قرآن تلاوت

* * *

با توسل به دامن لطفش
می رهد هر کسی بی پناه است
با غم و یاس او، انس دارد
هر که زندانی بیگناه است

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه
مقدمه ناشر	۵
مقدمه مؤلف	۷
خواجوی کرمانی	۲۳
اهلی شیرازی	۲۴
لامع درمیانی	۲۶
سروش اصفهانی	۳۰
همای شیرازی	۳۳
میرزا محمد کاظم صبوری	۳۸
عباسقلی خان سپهر	۴۳
یحیی مدرّس	۴۵
مقدس علیشاه فانی	۶۱
مدرّس صادقی	۶۵
آیه الله غروی اصفهانی (کمپانی)	۶۸
صغیر اصفهانی	۷۴
مفتون همدانی	۷۸
محمد علی اصفهانی	۷۹

موضوع	صفحه
خوشدل تهرانی	۸۵
آیتی بیرجندی	۸۹
الهی قمشه ای	۹۵
دکتر قاسم رسا	۹۷
وحیدی منفرد	۱۰۰
علی اصغر بنائی	۱۰۲
میرزا جهانگیر محبتی (ضیائی)	۱۰۵
محمد جواد شباب کرمانشاهی	۱۰۷
ملا فتح الله وفائی شوشتری	۱۱۰
میرزا محمد باقر دانش فر (شاهد)	۱۱۲
میرزا محمد صادق حشمت	۱۱۴
بمانعلی محقق خراسانی «واعظ»	۱۱۵
سید رضا مؤید	۱۱۷
محمد علی مردانی	۱۲۱
قاسم سرویها	۱۲۳
جواد محدثی	۱۲۵